

الهه کولایی*

اشاره

روابط اتحاد شوروی و اسرائیل وجهت‌گیریهای مربوط به این روابط از بدو پیدایش رژیم اسرائیل، تا پایان دهه ۸۰ به عنوان یک فرایند تاریخی، موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد. با پایان جنگ دوم جهانی مسئله تشکیل دولت صهیونیستی در سرزمین فلسطین در دستور کار دولتهای بزرگ قرار گرفت و اتحاد شوروی از کشورهایی بود که با جدیت و علاقه‌مندی آن را دنبال کرد. تصویب قطعنامه‌های مختلف سازمان ملل در مورد شکل‌گیری اسرائیل و ارتباط تنگاتنگ بعدی میان شوروی و اسرائیل از جمله موضوعات مطرح در مقاله می‌باشد. این فرآیند در طول زمان با تأکید اسرائیل بر مهاجرت یهودیان از شوروی و رفتن به سوی غرب به تدریج، جای خود را به تیرگی روابط و بالاخره دشمنی میان شوروی و اسرائیل داد. با کدورت در روابط اسرائیل با شوروی در جریان بحران سوئز، اعتراضات مختلف به سیاستهای توسعه طلبانه و تجاوز کارانه این کشور شدت گرفت. با آغاز جنگ در ۱۹۶۷ سیاست ضد صهیونیستی شوروی شتاب بیشتری پیدا کرد. مسئله دفاع از حقوق فلسطینی‌ها و فشار غرب برای اجازه مهاجرت به یهودیان روسی برای رفتن به اسرائیل از موضوعات دیگری است که به نوعی به زورآزمایی میان شوروی، غرب و اسرائیل بدل شد. با آغاز جنگ ۱۹۷۳، نه تنها روند تنش‌زدایی نتوانست مانع دشمنی و عداوت در خاورمیانه شود، بلکه درگیری میان دو قدرت بزرگ جهانی را در صحنه شورای امنیت تشدید کرد. این مقاله به روی کارآمدن گورباچف و تأثیر آن بر سیاست داخلی و خارجی شوروی و بویژه در ارتباط با مسئله اسرائیل و اعراب نیز پرداخته است.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران و نماینده مجلس شورای اسلامی
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۰، صص ۷۱-۱۱۲.

با حمله ارتش آلمان به خاک اتحاد شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، یهودیان این کشور با فشارهای جدیدی از سوی نیروهای آلمانی مواجه شدند.^۱ نهادهای اجتماعی باقی مانده یهودیان در سرزمین های تحت اشغال نیروهای آلمانی کاملاً از میان رفتند، تأسیسات آموزشی مربوطه نیز نابود شد. یهودیان روسیه در این زمان در حدود ۵ میلیون نفر بودند که بیشتر آنان به زبان عبری صحبت می کردند. هرچند استالین تلاش وسیع و دامنه داری را برای یکپارچه سازی یهودیان در اتحاد شوروی انجام داده بود، ولی یهودیان روسیه به اشکال گوناگون توانسته بودند، ارتباط خود را با نهادهای صهیونیستی که خارج از اتحاد شوروی فعال بودند حفظ کنند. لذا تلاش برای مهاجرت به فلسطین در میان آنان گسترش می یافت.

استالین کوشیده بود از طریق انعقاد پیمان مودت با هیتلر در اوت ۱۹۳۹، مانع تعرض و حمله آن به اتحاد شوروی شود. ولی به زودی روشن شد که اتحاد شوروی نیز نخواهد توانست، از درگیری های روبه گسترش در شرق اروپا خود را مصون نگهدارد. تصرف لهستان توسط نیروهای آلمانی سبب شد تا یهودیان به اتحاد شوروی پناهنده شوند، ولی دولت استالین نیز حاضر به پذیرش آنان نبود. از بهار ۱۹۴۱ دستگیری یهودیان رو به گسترش نهاد. عده زیادی از آنان به اردوگاه های کار در نواحی شمالی روسیه تبعید شدند.^۲ دولت استالین که برای حل مسئله یهودیان تلاش زیادی انجام داده بود، حاضر به پذیرش جمع جدیدی از آنان نبود، زیرا مسایل گوناگونی به جامعه یهودیان روسیه منتقل می کردند.^۳

با گسترش سلطه نیروهای آلمانی تعداد زیادی از یهودیان کشته شدند. عده ای از آنان به نیروهای چریکی و عده ای نیز به ارتش سرخ ملحق شدند. نیروهای آلمانی در پی حل مسئله یهودیان و پاکسازی نژادی بودند. بهره گیری اجباری از نیروهای یهودی و در نهایت نابودسازی آنان در دستور کار اصلی دولت آلمان نازی بود و به طور وسیعی اجرا شد.^۴ نیروهای ضدیهودی نیز در مناطق تحت اشغال آلمانی ها به اجرای این سیاست کمک می کردند. آمارهای هولناکی از کشتار یهودیان به دست عوامل آلمانی ثبت شده است که زمینه های روانی را برای استفاده های بعدی صهیونیست ها در جهان فراهم آورد.

یهودیان روسی نیز متقابلاً با شورش در اردوگاه های آلمانی که برای نگهداری آنان

ایجاد شده بود، با پیوستن به نیروهای چریکی سعی کردند ضرباتی به نیروهای آلمانی وارد آورند.^۵ تشکل‌های صهیونیست نیز به امید پیروزی در جنگ و مهاجرت به سرزمین موعود (فلسطین)، مقاومت وسیعی علیه نیروهای آلمانی سازمان دادند. یهودیان باید یا ماندن در اردوگاه‌ها را انتخاب می‌کردند، یا با فرار از آنها به نیروهای چریکی می‌پیوستند. تبلیغات نهادهای صهیونیستی این مقاومت‌ها را تقویت می‌کرد. یهودیان در ارتش سرخ نیز فعالیت خود را علیه ارتش آلمان ادامه می‌دادند. حدود ۵۰۰ هزار یهودی در طول جنگ در ارتش سرخ خدمت می‌کردند و در نواحی تحت اشغال ارتش آلمان در قالب نیروهای چریکی مبارزه خود را سازمان می‌دادند، ولی در این دوران نیز تبلیغات و گرایشهای ضدیهودی از میان نرفته بود.

یهودیان روسیه همانند دیگر مردم این کشور در طول جنگ جهانی دوم صدمات شدیدی متحمل شدند. تمایلات ضدیهودی در این دوره تداوم یافت. شرایط فرهنگی و اجتماعی یهودیان در جریان سرکوب‌های شدید دهه ۱۹۳۰ به شدت تخریب شده بود. جنگ و پیامدهای آن این وضع را تشدید کرد. در آستانه جنگ تبلیغات برای مهاجرت به سرزمین موعود از سوی سازمان‌های صهیونیست گسترش یافته بود. یهودیان روسیه قبل از بسته شدن پیمان مودت، در چارچوب سیاستهای استالین در کمیته‌های ضدفاشیسم فعال شده بودند. از همین روزها تشکیل منطقه‌ای برای یهودیان در چارچوب نظام فدراتیو اتحاد شوروی مطرح شد. دولت اتحاد شوروی نیز به اشکال گوناگون حمایت خود را از تشکیل دولت یهودی ابراز می‌کرد.

تاسیس اسرائیل

با پایان جنگ اخبار مربوط به تشکیل دولت یهودی در فلسطین، از سوی یهودیان روسیه با توجه جدی دنبال شد. حمایت اتحاد شوروی^۶ در چارچوب ملاحظات آن کشور در قبال متحدین اروپایی بویژه بریتانیا و آمریکا در پایان جنگ قابل توجه بود.^۷ در فوریه ۱۹۴۵ بخش اروپایی وزارت خارجه اتحاد شوروی طی یادداشتی برای معاون وزیر امور خارجه آن دکانوزوف،

اطلاع داد سفارت شوروی در ایتالیا دو نامه یکی برای استالین، دیگری برای مولوتوف ارسال کرده است. این نامه‌ها از سوی کمیته بین‌المللی مهاجران و پناهندگان یهودی مستقر در رم بود که طرحی جهت ایجاد دولت یهودی در آلمان داشت. این کمیته در نامه به استالین ابراز امیدواری کرده بود، با شکست آلمان یک دولت یهودی مستقل در خاک این کشور ایجاد شود.^۸ همچنین در این نامه اشاره شده بود که کشورهای اروپایی و آمریکا و اتحاد شوروی نیز از این تصمیم مطلع هستند. تشکیل دولت یهود به آلبرت انیشتن واگذار شده است.

در پایان جنگ جهانی دوم، مسئله فلسطین در کانون توجه قدرتهای جهانی قرار گرفت.^۹ آمریکا و بریتانیا در خصوص هدایت و کنترل آن درگیر یک رقابت عمیق بودند.^{۱۰} شرایط این منطقه بسیار بحرانی و دشوار به نظر می‌رسید. در ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۵ لیتونیوف رئیس‌آماده سازی قراردادهای صلح و ساختار نظم پس از جنگ، طی یادداشتی تحت عنوان مسئله فلسطین برای استالین، مولوتوف و معاونین وزارت امور خارجه روسیه ابراز داشت، بریتانیا قادر نیست مطابق قرارداد بالفور فلسطین را اداره کند. ابراز عدم توانایی از سوی مقامات این کشور زمینه‌ای برای سلب قیمومیت از این سرزمین بود. وی نوشته بود با توجه به حقوق اعراب و یهودیان باید راه حل مناسب پیدا کرد، و به رغم نفوذ انگلیسی‌ها در اعراب و یهودیان هنوز مسئله لاینحل مانده است. در این یادداشت حمایت آمریکا از یهودیان و منافع آنها مورد اشاره قرار گرفته بود، ولی اتحاد شوروی نیز در موقعیت مناسبی برای تأثیر بر تحولات منطقه معرفی شده بود. لیتونیوف حکومت مشترک آمریکا، شوروی و بریتانیا را مطرح کرده بود.^{۱۱}

مقامات اتحاد شوروی در جریان تلاشهای آمریکا و انگلستان برای پایان دادن به مسئله فلسطین، عدم ارجاع آن به سازمان ملل و حل و فصل مسئله توسط اعضای عرب سازمان ملل را مطرح کردند. تلاشهای مشترک آمریکا و انگلیس برای رسیدن به نتیجه قابل قبول بی‌اثر ماند و حل مسئله به سازمان ملل ارجاع گردید. در سالهای ۴۸-۱۹۴۷ بحث فلسطین به یکی از جدی‌ترین مباحث سازمان ملل متحد تبدیل شد.^{۱۲} اتحاد شوروی که خواستار مبارزه با قیمومیت انگلیس بود، از ایده تشکیل حکومت یهود حمایت کرد.^{۱۳}

آندره گرومیکو رییس هیأت نمایندگی شوروی در نطق ۱۴ مه ۱۹۴۷ در مجمع عمومی سازمان ملل اعلام کرد، نظام قیمومت که در سال ۱۹۲۲ تشکیل شده نتوانسته به وظایف خود عمل کند.^{۱۴} او به شرایط بحرانی فلسطین اشاره داشت و به رنج یهودیان تحت حکومت نازیها اشاره کرد. حضور صدها هزار یهودی بی خانمان و آواره در سراسر اروپا و تلاش آنها برای یافتن سرزمینی برای خود، مورد توجه او قرار داشت. گرومیکو ایجاد یک دولت یکپارچه یهودی-عرب در فلسطین را مطرح کرد، که به دلیل روابط تیره اعراب و یهودیان امکان ایجاد آن وجود ندارد.^{۱۵} او ایده تقسیم فلسطین به دو دولت مستقل عرب و یهودی را پذیرفته بود.^{۱۶}

سالها بعد یک دیپلمات اسرائیلی این دیدگاه گرومیکو را کاملاً در تعارض با نقطه نظرهای ضد یهودی این کشور خواند. بهر حال این بحثها در سازمان ملل را ادامه یافت. در اکتبر ۱۹۴۷ نماینده شوروی تمایل یهودیان به تشکیل دولت مستقل را غیر قابل چشم پوشی دانست. در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۷ پیشنهاد تجزیه فلسطین در کمیته مربوط پذیرفته شد و گرومیکو نیز این سیاست را مورد تأیید قرار داد. در ۲۷ نوامبر نیز مجمع عمومی پیشنهاد وی را مورد تصویب قرار داد: طبق قطعنامه^{۱۷} ۱۸۱، کمیته ای در ۱۹۴۸ برای اجرای این قطعنامه تشکیل شد،^{۱۸} که با کارشکنی ها و مخالفت های انگلیسی ها مواجه شد. آمریکا نیز در پی ایجاد یک نظام جدید قیمومیت در فلسطین بود. ولی اتحاد شوروی ایده تشکیل دو دولت را مورد تأیید و حمایت قرار می داد. گرومیکو در ۴ مه ۱۹۴۸ در نخستین جلسه کمیته مجمع عمومی درخواست کرد تقسیم فلسطین انجام شود. جلسه ویژه مجمع عمومی در ۱۴ مه پایان یافت. همان شب، ایجاد دولت اسرائیل در تل آویو اعلام شد.

موشه شرتوک که بعدها شارلت خوانده شد، به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت اسرائیل طی تلگرافی برای مولوتوف از حمایت های اتحاد شوروی برای تشکیل دولت اسرائیل سپاسگزاری کرد. او تشکر عمیق یهودیان فلسطین و جهان را به خاطر جهت گیریهای قاطع اتحاد شوروی جهت تشکیل دولت مستقل یهودی بیان کرد.^{۱۹}

مولوتوف در پاسخ، تشکیل دولت مستقل یهودی را گامی در جهت صلح و امنیت

فلسطین و خاورمیانه ارزیابی کرد و از روند رو به توسعه روابط این کشور خبر داد. مولوتوف ابراز امیدواری کرد که شناسایی دولت اسرائیل از سوی اتحاد شوروی به زودی انجام شود و دو کشور به سرعت کنسولگری‌های خود را گشودند و گلدامایر به عنوان نخستین نماینده ویژه و تام‌الاختیار اسرائیل وارد مسکو شد. دولت اتحاد شوروی حمایت از تشکیل دولت یهودی را در چارچوب حق تعیین سرنوشت مردم جهان ارزیابی کرد. ولی حقوق مردم فلسطین در این فرآیند به طور فزاینده‌ای مورد تضییع قرار گرفت. با استقرار دولت صهیونیستی هزاران فلسطینی از خانه‌ها و وطن خود رانده شدند.^{۲۰}

پاسخ سرد اتحاد شوروی در دیدارهای گلدامایر با مقامات روسی، با توجه به علاقه اسرائیل به تقویت مهاجرت یهودیان از نقاط مختلف جهان، روشن ساخت، اسرائیل نباید برای مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی تلاش کند. مقامات وزارت امور خارجه روسیه به وی گفتند، مهاجرت به اسرائیل باید منحصرأ از کشورهای سرمایه‌داری صورت گیرد^{۲۱} و اسرائیل نمی‌تواند انتظار مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی را داشته و پذیرای یهودیان سرکوب شده و شکنجه شده جهان باشد.^{۲۲}

استالین در جریان اتحاد با نیروهای غربی برای مقابله با تجاوز هیتلر به خاک اتحاد شوروی، به کمک نظامی و اقتصادی کشورهای غربی نیاز شدید داشت. تشکیل کمیته یهودی ضد فاشیسم در آوریل ۱۹۴۲ در این زمینه صورت گرفت.^{۲۳} انحلال سازمان بین الملل کمونیستی در سال ۱۹۴۳ برای ابراز حسن ظن اتحاد شوروی به کشورهای سرمایه‌داری و متحدان آن در جنگ علیه آلمان نازی انجام شد.^{۲۴} در پایان جنگ نیز در سال ۱۹۴۷ اتحاد شوروی حمایت خود را از تأسیس کشور اسرائیل ادامه داد. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل به تقسیم فلسطین رأی داد و در نیمه شب ۱۵-۱۴ مه ۱۹۴۸ اسرائیل موجودیت پیدا کرد. بدین ترتیب فلسطینی‌ها بهای کشتارهای یهودیان توسط آلمانی‌ها را با آوارگی خود پرداخت کردند.

اتحاد شوروی اولین کشوری بود که در ۱۸ مه ۱۹۴۸ اسرائیل را به رسمیت شناخت و آن را به صورت دو ژوره مورد شناسایی قرار داد.^{۲۵} جهت گیری اتحاد شوروی در برابر تأسیس

اسرائیل در چارچوب روابط قدرتهای بزرگ پس از پایان جنگ جهانی دوم بویژه شوروی و بریتانیا قابل تحلیل می باشد.^{۲۶} اتحاد شوروی در پایان جنگ در کنار ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از دو کشور قدرتمند جهان ظاهر شد و یکی از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل گردید. رهبری اتحاد شوروی به دنبال کسب موقعیت و جایگاه بهتری در جهان و مناسبات بین المللی بود.^{۲۷} در مدیترانه و خاورمیانه اتحاد شوروی خروج استراتژیک دریایی از دریای سیاه به سوی آبهای مدیترانه را در نظر داشت. اتحاد شوروی کوشید با ارائه چهره ای حمایتگر از خود در برابر تأسیس اسرائیل از این مسئله در جهت سیاستهای خود بهره گیرد.

به این ترتیب علی رغم اختلافات روبه رشد اتحاد شوروی و ایالات متحده، دو ابرقدرت در فضای روانی ایجاد شده توسط سازمان های صهیونیست در پایان جنگ و تأثیر کشتار یهودیان به دست نیروهای نازی در مورد تأسیس اسرائیل به توافق دست یافتند.^{۲۸} ولی به زودی مشخص شد که تشکیل دولت یهودی، اتحاد شوروی را در برابر یهودیان این کشور قرار می دهد.^{۲۹} استالین حاضر نبود مسئله یهودیان جهان با یهودیان اتحاد شوروی تطابق پیدا کند و به یهودیان این کشور اجازه مهاجرت به اسرائیل بدهد.^{۳۰} هرچند رهبری اتحاد شوروی نسبت به جهت گیریهای آینده دولت جدید یهودی آگاهی داشت، ولی برای ابراز حسن نیت خود به آمریکایی ها حاضر شد به تأسیس دولت اسرائیل رأی مثبت دهد.

استالین در پی تقویت یکپارچه سازی یهودیان در اتحاد شوروی با دیگر مردم این کشور از نژادها و ملیتهای گوناگون بود.^{۳۱} پس از جنگ سیاست محدود سازی فعالیتهای پیروان مذاهب گوناگون از جمله یهودیان ادامه یافت. تشکیل دولت یهودی در فلسطین و اشغال اراضی اعراب، یهودیان روسیه را نیز تحت تأثیر قرار داد و سبب تقویت خود آگاهی ملی آنان گردید. این مسئله برای رهبری اتحاد شوروی خوشایند نبود، و روابط دو کشور را تحت تأثیر قرار داد.^{۳۲}

در ۲۷ ژوئن ۱۹۴۸ اتحاد شوروی و اسرائیل برای مبادله نمایندگان رسمی خود به توافق رسیدند. ارتباط پستی نیز میان دو کشور برقرار شد و یهودیان شوروی توانستند یک مجله روسی زبان را از اسرائیل دریافت کنند.^{۳۳} اسرائیل برای کلیسای ارتدوکس در سرزمین

خود حدود خاصی را معین کرد. حزب کمونیست نیز قانونی اعلام شد و توانست در انتخابات پارلمانی ژانویه ۱۹۴۹ حدود ۳٫۵ درصد آرا را به دست آورد.^{۳۴}

توسعه روابط اتحاد شوروی و اسرائیل سبب گردید، تمایل به مهاجرت از سوی یهودیان روسیه مطرح شود که برای مقامات اتحاد شوروی غیرقابل قبول بود.^{۳۵} در حالی که مقامات اسرائیلی در پی تقویت این گرایش و ارائه پاسخ مثبت از سوی اتحاد شوروی بودند. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۸ کتابی توسط یک یهودی روس کتابی نوشته شد که تفاوت‌های یهودیان و صهیونیست‌ها در آن مطرح شده و به یهودیان اتحاد شوروی در مورد نزدیک شدن به صهیونیست‌ها هشدار می‌داد. به دنبال آن بسیاری از نهادهای فرهنگی یهودی در روسیه تعطیل شد و کمیته یهودی ضدفاشیستی نیز منحل شد. در ۷ فوریه ۱۹۴۹ سفیر اسرائیل به وزارت امور خارجه فراخوانده شد تا در خصوص روابط وی با یهودیان روسیه به وی هشدار داده شود. او متهم به حمایت از مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل شد.^{۳۶} او به زودی برای عضویت در کابینه اسرائیل، اتحاد شوروی را ترک کرد و روابط دو کشور در مسیر تیره شدن قرار گرفت.

بهرحال در ۱۱ مه ۱۹۴۹ با رأی مثبت اتحاد شوروی اسرائیل توانست عضو سازمان ملل گردد. مصر و سوریه که عضو سازمان ملل و شورای امنیت بودند، به این عضویت رأی منفی دادند. روابط اتحاد شوروی با اسرائیل تا زمانی که اسرائیل کاملاً در اردوگاه غرب قرار گرفت، ادامه یافت.^{۳۷} بن گوریون نخست وزیر وقت تلاش می‌کرد روابط با اتحاد شوروی را در سطح مناسب نگهدارد و آن را به نفع یهودیان می‌دانست. رهبران اتحاد شوروی در پی دور کردن بریتانیا از فلسطین بودند. آنها تضعیف نفوذ غرب بویژه بریتانیا را در کشورهای عربی جست و جو می‌کردند.^{۳۸} این امر ارتباط مستقیم با کیفیت روابط اسرائیل و اتحاد شوروی داشت. رهبری اتحاد شوروی می‌کوشید در مناقشه روبه افزایش اعراب و اسرائیل، از اعراب حمایت کند. توسعه سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه، نزدیکی بیشتر اسرائیل به آمریکا و اعراب به اتحاد شوروی را تشدید کرد.

در مه ۱۹۵۰ آمریکا، فرانسه و بریتانیا طی صدور اعلامیه‌ای نحوه صدور تسلیحات به

خاورمیانه را مطرح کرده و آن را برای تقویت نظم و امنیت و در واقع حفظ اسرائیل تبیین کردند.^{۳۹} نیاز اسرائیل به کمک های اقتصادی و نظامی کشورهای غربی به طور فزاینده ای رشد می کرد. با ارائه وام ۱۰۰ میلیون دلاری در ژانویه ۱۹۴۹ عزم استوار غرب برای کمک به اسرائیل روشن شد، در حالی که تقاضای دوم وام از اتحاد شوروی بی جواب ماند.^{۴۰} یهودیان کشورهای غربی برای کمک به اسرائیل به حرکت درآمدند، ولی از سوی یهودیان اتحاد شوروی چنین حرکتی دیده نشد، چون اساساً دولت اتحاد شوروی اجازه چنین اقدامی نمی داد. نتیجه کاملاً روشن بود. وزیر امور خارجه اسرائیل در پارلمان این کشور ضرورت نزدیکی روزافزون به غرب را مورد تأکید قرار داد و این کشور را وابسته به کمک کشورهای غربی دانست.^{۴۱}

در فضای رو به تیره شدن روابط اسرائیل و اتحاد شوروی، فشارهای داخلی بر یهودیان شدت یافت.^{۴۲} توطئه پزشکان در این زمینه قابل اشاره است.^{۴۳} اکثر پزشکان متهم شده از یهودیان بودند. از فوریه ۱۹۵۱، روابط سیاسی دو کشور قطع شد. در اکتبر همان سال قرارداد مودت اسرائیل با آمریکا امضا شد.^{۴۴} دولت هلند به عنوان حافظ منافع اسرائیل در اتحاد شوروی و بلغارستان به عنوان حافظ منافع اتحاد شوروی در اسرائیل برگزیده شدند. ولی دولتهای اروپای شرقی روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع نکردند.^{۴۵} با وجود قطع روابط، پس از مرگ استالین رهبران اسرائیل برای اتحاد شوروی پیام تسلیت فرستادند. رهبران اتحاد شوروی نیز به ماجرای مربوط به توطئه پزشکان پایان دادند. با آزاد کردن پزشکان که اکثر آنها یهودی بودند، از آنها اعاده حیثیت شد. به تدریج روابط دو کشور بهبود یافت. در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۳ روابط دو کشور به طور رسمی آغاز شد. اسرائیل پذیرفت بر ضد شوروی وارد اتحادی نشود. رهبری شوروی نیز روابط دوستانه را مورد تأیید قرار داد. پس از حمله اسرائیل به مرز اردن در پاسخ به حمله فلسطینی ها، اعضای شورای امنیت در اوت ۱۹۵۳ اقدام اسرائیل را محکوم کردند، ولی شوروی به آن رأی مثبت نداد.

در دسامبر ۱۹۵۳ اسرائیل خواستار حق مهاجرت یهودیان شوروی شد. ویزاهای محدودی برای تعدادی از یهودیان شوروی و خانواده های آنان صادر شد. هرچند به تدریج

روابط اقتصادی نیز میان دو کشور گسترش یافت. مبادله انرژی یکی از مهمترین عرصه های این روابط بود. اسرائیل برای دریافت نفت از اتحاد شوروی، بهای کمتری از بازار جهانی می پرداخت و بهای آن نه به دلار بلکه با ارائه آب لیمو پرداخت می کرد.^{۴۶}

با مرگ استالین سیاست خارجی شوروی روندی روبه بهبود یافت.^{۴۷} جانشینان استالین می کوشیدند روابط خود را با کشورهای دیگر بهبود بخشند.^{۴۸} آنها عمل گرایی را بیشتر مورد توجه قرار داده بودند.^{۴۹} رهبران اتحاد شوروی می کوشیدند منازعات خود را در سطح جهان کاهش دهند. تلاش برای پایان دادن به جنگ کره، ویتنام، حرکت برای پایان دادن به اشغال نظامی اتریش، عقب نشینی از ادعاهای ارضی علیه ترکیه، سازش و بهبود روابط با یوگسلاوی در این زمینه قابل توجه است. اسرائیل نیز مشتاق بهبود روابط با اتحاد شوروی بود. با توجه به وضعیت یهودیان در اتحاد شوروی، مقامات اسرائیلی این روش را برای تقویت روند مهاجرت مناسبتر می یافتند. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۳ اتحاد شوروی علیه اسرائیل در سازمان ملل جهت گیری نمی کرد و می کوشید روند رو به بهبود روابط را حفظ کند.^{۵۰} ولی از سال ۱۹۵۴ دگرگونی آغاز شد.

بحران سوئز

در چارچوب سیاست جهان سومی جدید خروشچف، اتحاد شوروی از ۱۹۵۵ جهت گیری کاملاً به نفع اعراب را در دستور کار خود قرار داد.^{۵۱} سیاست جدید خاورمیانه ای خروشچف کامل در تعارض با اسرائیل قرار داشت. طی سالهای ۵۵-۱۹۵۴ که پیمان بغداد در چارچوب اقدامات مهار آمریکا علیه اتحاد شوروی سازماندهی شد، اتحاد شوروی علناً مخالفت خود را با آن ابراز کرد.^{۵۲} اسرائیل نیز نگران این پیمان بود و از غرب کمکهای تسلیحاتی دریافت می کرد. به نظر می رسید شرایط سبب نزدیکی اسرائیل و اتحاد شوروی شود. ولی با سیاستهای جمال عبدالناصر و تبدیل مصر به مخالف پیمان بغداد، حمایت از فلسطینیها و حملات آنان علیه اسرائیلیها، شرایط رو به دگرگونی نهاد. سیاستهای اسرائیل درنوار غزه برای اتحاد شوروی به منزله نزدیکی به پیمان بغداد علیه مصر بود.

گسترش اختلاف میان ناصر و بریتانیا در خصوص نحوه بهره‌برداری از کانال سوئز با تشدید فعالیت‌های فداییان فلسطینی علیه اسرایلیها، همراه شد. اتحاد شوروی کوشید با استفاده از فرصت ایجاد شده به عنوان یک میانجی در منطقه فعال شود. اسراییل در کنار آمریکا و بریتانیا مخالف نقش شوروی در منطقه بود، لذا پیشنهاد شوروی برای تشکیل کنفرانس بین‌المللی با شرکت شوروی برای حل اختلافات اعراب و اسراییل رد شد. در ژوئیه ۱۹۵۶ اسراییل از وزیر امور خارجه شوروی دیمتری شپیلوف دعوت کرد تا دیداری از این کشور داشته باشد، ولی پاسخ مساعد دریافت نکرد.

با ملی کردن کانال سوئز از سوی جمال عبدالناصر، خاورمیانه در آستانه جنگ قرار گرفت.^{۵۳} اتحاد شوروی به شدت از جهت گیریهای ناصر در برابر بریتانیا حمایت می‌کرد.^{۵۴} هنگامی که مصر و اسراییل آتش بس را نپذیرفتند، اتحاد شوروی تهدید کرد نیروهای داوطلب برای حمایت از مصریها را اعزام می‌کند. آمریکا نیز اسراییل را تحت فشار قرار داد تا به مخاصمه پایان دهد و سرزمینهای اشغال شده را تخلیه کند. به این ترتیب دو ابرقدرت در چارچوب ملاحظات خود، این درگیری را تحت حمایت قرار داده بودند. ولی فشار آمریکا مؤثر واقع شد، نه تهدید شوروی. هر چند موضع شوروی سبب شد در میان کشورهای غرب جایگاه مناسبی به دست آورد.^{۵۵}

همین امر سبب تقویت فشارهای داخلی بر مقامات اتحاد شوروی برای مهاجرت به اسراییل گردید. در جریان سفر خروشچف به انگلستان در آوریل ۱۹۵۵ رهبران کنگره جهانی یهود از او خواستند، تسهیلاتی برای یهودیان در شوروی فراهم آورد. با توجه به اینکه سفر یادشده، نخستین دیدار رسمی سران شوروی از انگلستان بود، رهبران یهودی با استفاده از فرصت و اهمیت روابط با غرب برای اتحاد شوروی خواسته‌های خود را مطرح کردند. افکار عمومی انگلستان ابزار مناسبی برای تشدید فشار بر اتحاد شوروی و ارائه تسهیلات به یهودیان تلقی می‌شد. رهبران کنگره جهانی یهود توانستند به اتحاد شوروی تفهیم نمایند، مادام که مسئله یهودیان شوروی حل نشده باقی بماند، دستیابی به صلح میان شرق و غرب میسر نخواهد شد. خواسته‌های رهبران کنگره جهانی یهود همانهایی بود، که قبلاً وزیر امور خارجه

اسرائیل به مقامات اتحاد شوروی منعکس کرده بود. در ژوئیه ۱۹۵۸ بن گوریون سعی کرده بود رهبری شوروی را متقاعد کند، دریافت تسلیحات غربی نشانه ضدیت با شوروی نیست. او از شوروی تقاضای صدور تسلیحات کرد، ولی اتحاد شوروی نپذیرفت.^{۵۶} در ۱۹۶۰ تقاضای ملاقات بن گوریون با خروشچف نیز رد شد.^{۵۷} از دیدگاه شوروی ها، اسرائیل متحد غرب تلقی می شد و دکتترین آیزنهاور که در ۱۹۵۸ در کنگره آمریکا تصویب شد، چتر حمایتی کاملی برای اسرائیل ایجاد می کرد. بن گوریون در سال ۱۹۵۷ در پارلمان اسرائیل گفته بود، یک یهودی در آمریکا می تواند به اسرائیل کمک کند. یک روسی نمی تواند به دولت اسرائیل کمک کند، این کار در شوروی ممنوع است.^{۵۸} اسرائیل تحکیم روابط با غرب را مورد توجه قرار داده بود.

رهبری شوروی در اعتراض به اقدامات اسرائیل، سفیر خود را فراخواند و موافقت نامه های نفتی دو کشور را باطل اعلام کرد. پس از عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای مصر، سفیر شوروی به اسرائیل بازگشت. ولی روابط به صورت سرد و کاملاً رسمی ادامه یافت. تا سال ۱۹۶۳ روابط دو کشور از نظر اتحاد شوروی، دوره بی اعتنایی بود. اتحاد شوروی حمایت خود را از اعراب دنبال می کرد. سخنرانی خروشچف در کنگره ۲۰ حزب کمونیست و افشای جنایات استالین علیه مردم اتحاد شوروی و رهبران حزب کمونیست، این انتظار را برای یهودیان در اتحاد شوروی و خارج از آن ایجاد کرد که از این پس امتیازات بیشتری برای یهودیان در نظر گرفته می شود. به زودی روشن شد که روند استالین زدایی شامل یهودیان نمی شود.^{۵۹} فشار رهبران اسرائیل برای تقویت روند مهاجرت به این کشور در چنین محتوایی شکل گرفت. در مذاکرات رهبران و مقامات دو کشور این بحث مطرح بود که اتحاد شوروی تسهیلات بیشتری برای مهاجرت یهودیان این کشور ارائه کند.^{۶۰} این گونه مسایل در صحبت های رهبران اسرائیل در پارلمان یا در حضور مردم در مجامع عمومی تکرار می شد. در مجامع جهانی و کنفرانس های بین المللی و در تقاضاهای مکتوبی که برای رهبران اتحاد شوروی ارسال می شد، این خواست مرتب تکرار می شد.

این اقدامات به خوبی نشان می داد رهبران اسرائیل برای تقویت روند مهاجرت

یهودیان، از اتحاد شوروی مصمم هستند. روسها تحت تأثیر فشار افکار عمومی در غرب نسبت به این خواست انعطاف نشان دادند. رهبران اتحاد شوروی می دانستند مسئله مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی به اسرائیل، برای افکار عمومی غرب یک محک و میزان برای سنجش حقوق بشر در اتحاد شوروی است. احزاب کمونیست کشورهای اروپایی نیز خواستار اجرای این سیاست بودند. در چارچوب سیاست همزیستی مسالمت آمیز خروشچف و بهبود روابط با کشورهای غربی، روند مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی به اسرائیل بهبود یافت. الکسی کاسیگین نخست وزیر اتحاد شوروی در جریان دیدار از فرانسه، در پاسخ به نیازهای یاد شده مسئله را با نگرش مثبتی مطرح ساخت.^{۶۱}

به رغم ادامه روابط میان اتحاد شوروی و اسرائیل، در این دوران رهبری دو کشور یکدیگر را مورد اتهامات گوناگون قرار می دادند. یهودیان شوروی که در فستیوال بین المللی جوانان در مسکو با اسرائیلیها ایجاد ارتباط کردند، مورد پیگرد قرار گرفتند، یا کارشان را از دست دادند. وزیر امور خارجه اسرائیل در ۱۹۶۱ اتحاد شوروی را متهم کرد که به خاطر تماس با اسرائیلیها، یهودیان را محاکمه می کند. در ۱۹۶۲ نیز مقامات شوروی دیپلماتهای اسرائیلی را به جاسوسی متهم کردند، ولی به هر حال مهاجرت یهودیان به اسرائیل ادامه یافت. در سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۳، سالانه ۱۵۰۰ نفر به اسرائیل مهاجرت می کردند. در حالی که روابط سیاسی دو کشور سرد و تیره بود، روند مهاجرت کاملاً متوقف نشد.

اسرائیل برای تأمین هدف خود در مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی به سه اصل توجه داشت: پرهیز از تحریک غرب علیه اتحاد شوروی، تفکیک این مسئله از تقابل میان دو اردوگاه سرمایه داری و سوسیالیسم و پوشاندن نقش خود به عنوان مجری و هماهنگ کننده این تلاش. از سال ۱۹۶۲ با کنار نهادن این خویشتن داری، اسرائیل به عنوان پرچمدار تقویت روند مهاجرت یهودیان به اسرائیل ظاهر شد.^{۶۲} دولت اسرائیل به بسیج یهودیان جهان برای انجام فعالیتهای منظم و تحریک احساسات یهودیان جهان نسبت به سرنوشت یهودیان اتحاد شوروی پرداخت. تحریک افکار عمومی در خصوص یهودیان شوروی با کمک وسایل ارتباط جمعی و بزرگ نمایی فعالیت علیه یهودیان، مورد توجه قرار گرفت. دولت اسرائیل گروههای

فشار را در پارلمان‌ها، احزاب سوسیالیست و کمونیست به کار گرفت، تا از رهبران اتحاد شوروی بخواهند، حقوق یهودیان را محترم بشمارد و به آنها اجازه مهاجرت به اسرائیل را بدهد. تحت تأثیر این اقدامات بیانات متعددی در سطح مجامع بین‌المللی و کنفرانس‌های جهانی علیه اتحاد شوروی و سیاست‌های آن علیه یهودیان مطرح گردید. قطعنامه سوسیالیسم بین‌الملل، مکاتبه برتراندراسل با خروشچف، بیانیه رئیس‌جمهوری آمریکا در اکتبر ۱۹۶۴ و قطعنامه پایانی شورای پارلمانی اروپا در سال ۱۹۶۵، از جمله این اقدامات هستند.^{۶۳}

رهبران اتحاد شوروی نیز متقابلاً اسرائیل را به نقض حقوق فلسطینیها و اعراب متهم می‌ساختند. در سال ۱۹۶۵ اتحاد شوروی کوشید، در کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد، صهیونیسم و نازیسم را به هم مرتبط سازد. رهبری شوروی این سیاست را در دهه بعد نیز دنبال کرد. اقدامات پیگیری از سوی رهبری این کشور، برای تخطئه سیاستهای ضد بشری اسرائیل در برابر فلسطینیها انجام شد. ملی‌گرایی شوونیستی اسرائیلیها علیه دیگر مردم ساکن در فلسطین، از سوی منابع وابسته به مسکو مورد حمله مکرر قرار می‌گرفت. دولت اتحاد شوروی در روند تقابل آشکاری با اسرائیل و آمریکا قرار گرفته بود که در چارچوب روابط میان دو ابرقدرت و تعارض آنها در سطح جهان و نیز خاورمیانه به خوبی قابل درک می‌نمود. اخراج دیپلماتهای اسرائیلی از مسکو، در نیمه دهه ۱۹۶۰ بیانگر تیرگی شدید روابط شوروی و اسرائیل بود. دو کشور سیاست‌های خصمانه علیه یکدیگر را به طور فزاینده‌ای تشدید می‌کردند. در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ روابط استراتژیک آمریکا و اسرائیل روندی افزایشی یافت.^{۶۴}

در ۱۹۶۶ روابط فرهنگی اسرائیل و اتحاد شوروی قطع شد و پس از جنگ شش روزه روابط سیاسی دو کشور این وضعیت ادامه یافت. تصمیم مسکو برای قطع دوباره روابط با اسرائیل به خوبی نشان می‌داد، دو کشور تحت تأثیر شرایط حاکم بر منطقه، قادر به ادامه روابط نخواهند بود. در واقع تلاشهای اسرائیل برای تقویت روند مهاجرت از اتحاد شوروی در شرایطی که رویارویی دو اردوگاه پایه سیاست خارجی اتحاد شوروی را تشکیل داده بود، ادامه روابط را غیرممکن می‌ساخت.

جنگ ۱۹۶۷ و تأثیر آن بر روابط اتحاد شوروی با اسرائیل

از نیمه دهه ۱۹۶۰ به تدریج دگرگونی در سیاست اتحاد شوروی نسبت به مسئله مهاجرت یهودیان آشکار گردید. در نیمه اول این دهه سیاست اتحاد خانواده ها مورد توجه قرار گرفت. صدها خانواده یهودی اجازه مهاجرت به اسرائیل را دریافت کردند. ولی جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل سبب تخریب روز افزون روابط اتحاد شوروی و اسرائیل گردید. موجی از حملات ضد صهیونیسم و ضد اسرائیل در رسانه های جمعی اتحاد شوروی شکل گرفت. اقدامات وسیعی علیه اسرائیل و اهداف آن به صورت اظهارات تند و حملات شفاهی گسترش یافت. دولت اسرائیل و سیاستهای نژادپرست آن از سوی مقامات روسی محکوم شد، صهیونیسم به عنوان دشمن نوع بشر مورد شدیدترین حملات قرار گرفت.

گسترش این رفتارها سبب تقویت گرایشهای ضد یهودی در روسیه گردید.^{۶۵} از سوی دیگر تقویت تمایلات ملی گرایانه یهودی و تمایل مهاجرت به اسرائیل را نیز در پی داشت. دهها هزار نفر از یهودیان روسیه خواستار مهاجرت به اسرائیل بودند، ولی فقط تعداد اندکی از آنان به هدف خود می رسیدند. بسیاری از جوانان یهودی نوشتن نامه به مقامات اتحاد شوروی را در اعتراض به عدم موافقت با مهاجرت خود آغاز کردند. به زودی آنها از ازدواجهای مختلط که مانعی برای مهاجرتشان بود خودداری کردند. مقامات اتحاد شوروی برای مهار کردن تمایلات صهیونیستی، تلاش بسیاری انجام دادند. ایجاد محدودیتهای مالی و برخی محدودیتهای اقتصادی برای مهاجران در این زمینه قابل اشاره است. حتی بازداشتها و دستگیریهایی از فعالان صهیونیست در اتحاد شوروی صورت گرفت که نتوانست مانع گسترش علاقه مهاجرت به اسرائیل شود. مسئله مهاجرت یهودیان به اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ به عامل مهمی در روابط ایالات متحده با اتحاد شوروی تبدیل شده بود. تعداد روادید از ۲۲۹ نفر در سال ۱۹۶۸ به ۲۹۷۹ نفر در سال ۱۹۷۰ افزایش یافت.^{۶۶}

به این ترتیب پیروزی سریع و سرنوشت ساز اسرائیل در جنگ با اعراب در سال ۱۹۶۷، سبب تقویت گرایشهای یهودیان اتحاد شوروی برای مهاجرت به اسرائیل شد. تبعیضات علیه آنان در اتحاد شوروی که علیه همه اقوام و ملیتهای دیگر به نفع روسها اعمال می شد، در

تقویت این روند موثر بود. ملی‌گرایی روسی که از دوران تزارها وجود داشت و استالین آن را تقویت کرده بود، سبب رنجش همه ملیت‌های غیرروس و اعمال تبعیض علیه آنان بود. مقامات اتحاد شوروی یهودیان را در شورش علیه حزب کمونیست در لهستان و چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ و نیز در لهستان و مجارستان در دهه قبل مقصر می‌شناختند.

به هر حال در برابر تمایل یهودیان به مهاجرت، مقامات روس مقاومت می‌کردند. در دسامبر ۱۹۷۰ گروهی از یهودیان که عمدتاً از استونی بودند، در دادگاه لنینگراد به جرم برنامه‌ریزی برای دزدیدن یک هواپیمای اتحاد شوروی محاکمه شدند. مجازات‌های سنگینی برای کلیه آنان در نظر گرفته شد. این اقدام اعتراضات جهانی را از سوی مجالس و مقامات مختلف کشورهای جهان به دنبال داشت. نهادهای صهیونیستی و یهودی در سازمان دادن آن نقش جدی ایفا کردند. عده‌ای از یهودیان شوروی نیز با برپایی تظاهرات خواستار مهاجرت به اسرائیل شدند.

در طول دهه ۱۹۶۰ سازمان‌های یهودی در اعتراض به وضعیت یهودیان در شوروی تلاش بسیاری سازمان دادند. ادبیات و سیعی در این زمینه به وجود آمد. یکی از کنفرانس‌هایی که برای دفاع از حق مهاجرت یهودیان اتحاد شوروی تشکیل شد، کنفرانس پاریس در ۱۹۶۰ بود. حدود پنجاه نویسنده، شاعر، هنرمند و دانشمند و نمایندگان مجالس ۱۶ کشور غربی و آفریقایی در آن شرکت کردند. چهره‌های برجسته‌ای از مشاهیر جهان برای افتتاحیه آن پیام فرستادند. کنفرانس‌های دیگری در آمریکای لاتین، فرانسه، کشورهای اسکاندیناوی، ایتالیا و انگلستان و آمریکا برگزار شد. یهودیان بویژه سازمان‌های صهیونیستی در تحریک افکار عمومی جهان علیه سیاست‌های ضد یهودی دولت شوروی، به موفقیت‌هایی چشمگیر دست یافتند. در حالی که سیاست ملیت‌های اتحاد شوروی، اساساً فشار یکسانی برای یکپارچه‌سازی ملی بر همه اقوام و ملل و پیروان مذاهب وارد می‌آورد و این مسئله خاص یهودیان نبود.

پیگیری مسایل یهودیان به سازمان ملل متحد نیز کشیده شد. در کمیته مبارزه با تبعیض نژادی و حمایت از حقوق اقلیتها، در کمیته اجتماعی مجمع عمومی سازمان ملل بحث شرایط یهودیان شوروی مطرح شد. در جریان بازدید خروشچف از کشورهای اسکاندیناوی در

سال ۱۹۶۴ نیز مسئله یهودیان اتحاد شوروی مطرح شد. موج وسیعی از اعتراض علیه اتحاد شوروی در خصوص مسئله یهودیان به راه افتاد. اعتراض علیه اتحاد شوروی در خصوص سیاستهای آن نسبت به یهودیان و تنها یهودیان، نه پیروان دیگر مذاهب مانند مسلمانان و مسیحیان گسترش یافت. در ۱۹۶۴ کمیته بین المللی حقوقدانان در ژنو نیز، بررسی تحقیقی خود را در خصوص جنایات اقتصادی در اتحاد شوروی منتشر ساخت. طی این گزارش ماهیت ضدیهودی سیاستهای اتحاد شوروی محکوم شده بود. ولی هیچیک از نهادهای یادشده سخنی از تضییع حقوق فلسطینیها توسط دولت اسرائیل به میان نمی آوردند. سازمان های صهیونیستی با بهره گیری از امکانات خود، رسانه های گروهی را در سطح جهان علیه اتحاد شوروی به کار گرفتند.

برای درک خصومت میان اتحاد شوروی و اسرائیل پس از جنگ ژوئن ۱۹۱۷ اعراب و اسرائیل، توجه به سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۷ ضروری به نظر می رسد. طی این دوران روابط دو کشور بهبود اندکی یافته بود. لوی اشکول به جای بن گوریون نخست وزیر اسرائیل شده بود، و خواستار گسترش روابط با اتحاد شوروی بود. او فردی میانه رو و عمل گرا بود. اشکول با محکوم کردن جنگ سرد، فاصله میان کشورهای آزاد و کمونیسم را مورد سؤال قرار داد. وزیر امور خارجه او آبا ابان نیز خواستار بهبود روابط با اتحاد شوروی بود. در نیمه دهه ۱۹۶۰ این روابط بار دیگر به بهترین سطح خود رسید.

روابط دو کشور مجدداً تحت تأثیر روند منازعه اعراب و اسرائیل رو به افول نهاد. اتحاد شوروی همواره مایل بود، اسرائیل از هیاهو برای یهودیان این کشور دست بردارد و وابستگی خود را به غرب کاهش دهد. ولی روند تحولات در خاورمیانه و علایق نژادی دولت یهود در تل آویو مانع تحقق خواسته اتحاد شوروی بود. به هر حال از نیمه دهه ۱۹۶۰ تخریب روابط دو کشور با یکسان قلمداد کردن صهیونیسم و نژادپرستی شدت یافت.^{۶۸} اتحاد شوروی نتوانست مسئله یهودیان را از مسئله روابط دو کشور جدا سازد. ماهیت دولت اسرائیل اساساً اجازه چنین تفکیکی را نمی داد.

در مه ۱۹۶۵ دبیر اول سفارت اسرائیل به خرابکاری در میان یهودیان گرجی متهم شد.

در اوت ۱۹۶۶ دبیر دوم سفارت اسرائیل به جرم جاسوسی از اتحاد شوروی اخراج شد. بسیاری از اسرائیلیها در مه ۱۹۶۶ برای شرکت در نمایشگاه تجهیزات کشاورزی به مسکو رفته بودند، اخراج شدند.^{۶۹} برای مقامات اتحاد شوروی آشکار بود، اسرائیل می‌کوشد از فضای سیاسی موجود برای پیشبرد اهداف خود در مورد یهودیان این کشور بهره گیرد.

روابط با مصر سنگ بنای سیاست خاورمیانه‌ای اتحاد شوروی از نیمه دهه ۱۹۵۰ بود و اتحاد شوروی مایل بود در مناقشه اعراب و اسرائیل نقش مؤثرتری ایفا کند.^{۷۰} شوروی در همان حال که مصر را تجهیز می‌کرد، از درگیر شدن این کشور در جنگ با اسرائیل اکراه داشت. ارائه تسلیحات از سوی شوروی به کشورهای عرب بیشتر در چارچوب رقابت دو ابرقدرت قابل تحلیل است، تا تشویق اعراب به حمله به اسرائیل. اهداف اتحاد شوروی در چارچوب نظام دوقطبی و ملاحظات جهانی آن در برابر آمریکا قابل درک بود.

مسایل مربوط به جنگ ویتنام، تجدید حیات آلمان غربی، موازنه قوا در مدیترانه و فعالیتهای اسرائیل در کشورهای جهان سوم، بر روابط اتحاد شوروی و اسرائیل اثر می‌گذاشت. درگیری آمریکا در جنگ ویتنام برای رهبران شوروی به معنای تلاشی برای نابودی سوسیالیسم، در نقطه ضعیفتر اردوگاه سوسیالیسم معنی می‌داد. اسرائیل به درخواست شوروی حاضر نبود، سیاستهای آمریکا را در ویتنام محکوم کند. فروش هواپیماهای پیشرفته از سوی دولت جانسون به اسرائیل، برای اتحاد شوروی تشدید کننده روند جنگ سرد در خاورمیانه بود.

توسعه روابط اسرائیل با آلمان غربی برای مقامات شوروی قابل قبول نبود. خاطرات جنگ جهانی دوم و کشتار یهودیان این امر را غیر قابل توجیه می‌ساخت. ولی کمکهای نظامی آلمان غربی به اسرائیل گسترش یافت. آمریکا مشوق اصلی توسعه این روابط بود. از مه ۱۹۶۵ روابط سیاسی رسمی دو کشور آغاز شد.

موازنه قوا در خاورمیانه با توجه به ضعف نیروی دریایی شوروی در ماجرای بحران موشکی کوبا، به اقدامات غرب در اسرائیل و سوریه ارتباط داشت. اتحاد شوروی تقویت نیروی دریایی خود را در مدیترانه مورد توجه قرار داد و در جست و جوی تسهیلات بندری بود.

برژنف در سال ۱۹۶۷ خواستار انتقال ناوگان ششم آمریکا شد و آن را تهدیدی برای کشورهای منطقه خواند.^{۷۱} عرصه دیگر منازعات اتحاد شوروی و اسرائیل جهان سوم بود. شوروی در پی گسترش نفوذ خود بود و اسرائیل در ضدیت با منافع آن در جهت تأمین منافع غرب عمل می کرد. در چارچوب بازی با حاصل جمع صفر این سیاست کاملاً تعارض آمیز بود. اتحاد شوروی اسرائیل را اسب تروای غرب می دانست.^{۷۲}

از ژوئن ۱۹۶۷ تا دسامبر ۱۹۷۹ دورانی راكد و آرام در روابط اتحاد شوروی و اسرائیل حاکم بود. دولتهای عرب در پی شکست از اسرائیل قادر به سازمان دادن رویارویی جدید نبودند. آمریکا و اتحاد شوروی فعالیتهای سیاسی خود را در منطقه دنبال می کردند. ولی آمریکاییها که حمایت و تسلیحات آنان در پیروزی اسرائیل نقش جدی داشت، در موقعیت برتر قرار داشتند. اسرائیل در برابر قطع رابطه سیاسی از سوی اتحاد شوروی، با خویشتن داری و ملایمت خواستار تغییر وضعیت بود. مسئله مهاجرت یهودیان از روسیه همچنان دارای اهمیت اساسی برای رهبران دولت صهیونیستی بود. به هر حال اتحاد شوروی تبلیغات و اقدامات خود علیه اسرائیل و صهیونیسم را شدت بخشید. پیروزی اسرائیل سبب افزایش قدرت آمریکا و به ضرر اتحاد شوروی در خاورمیانه بود. از سوی دیگر اهمیت استراتژیک اسرائیل را برای آمریکا افزایش داد.

اشغال کرانه شرقی کانال سوئز توسط اسرائیل می توانست بر مسیر اصلی تجارت شوروی از بنادر دریای سیاه به سوی کشورهای آفریقایی و آسیایی تأثیر گذار باشد. اتحاد شوروی آشکارا خواستار باز شدن و تأمین امنیت این مسیر بود. اما منافع آمریکا و اسرائیل در بسته شدن و غیرقابل بهره برداری بودن آن بود. مسئله کانال سوئز به اهرمی برای اسرائیل در چانه زنی های خود با اتحاد شوروی تبدیل شد. رهبری اتحاد شوروی نیز متقابلاً تقویت مصر را مورد توجه قرار داد. مصر و سوریه می توانستند پایگاه های مناسبی برای تأمین اهداف اتحاد شوروی در مقابله با اسرائیل و سیاستهای آمریکا در منطقه باشند. اتحاد شوروی، در همان حال که موجودیت اسرائیل را مورد تاکید قرار می داد، تبلیغات علیه صهیونیسم را نیز متوقف نساخته بود. دیپلماسی اتحاد شوروی مبتنی بر تحرکات سیاسی در منطقه، حمایت از دولتهای مصر و سوریه بود.^{۷۳}

هرچند دولتهای عرب حاضر به شناسایی موجودیت اسرائیل نبودند و خواستار خروج آن از اراضی اشغال شده بودند، کاسیگین و جانسون در اواخر ژوئن ۱۹۶۷ در کنفرانس گلاسبرو به طور مشترک ضرورت خروج کامل اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و موجودیت آن را تایید کردند.^{۷۴} قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت ضرورت خروج کامل اسرائیل از سرزمینهای اشغال شده را خواستار شد. در ژانویه ۱۹۶۸ طرح صلح شوروی در خصوص آزادی در کشتیرانی، غیرنظامی شدن منطقه، حل مشکل آوارگان، شناسایی مرزها و پایان وضعیت جنگ ارائه شد. آمریکا متقابلاً از ژانویه ۱۹۶۸ تحویل سلاحهای گوناگون به اسرائیل را افزایش داد.^{۷۵} شوروی طرح صلح دیگری نیز در همان سال ارائه کرد که اسرائیل نپذیرفت. در برابر حضور ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه شرقی، شوروی هم تقویت نیروی دریایی خود را مورد توجه قرار داده بود.

از نظر اسرائیل اتحاد شوروی قصد حمله و یا حمایت از یک کشور عرب مهاجم به اسرائیل را نداشت، ولی وضعیت نظامی رو به توسعه اتحاد شوروی می توانست برتری استراتژیک اسرائیل را نسبت به اعراب کاهش دهد. اسرائیل در برابر حمایت شوروی از اعراب، روابط خود را با آمریکا مستحکم تر می ساخت. پیشنهاد صلح دیگری از سوی اتحاد شوروی در پایان ۱۹۶۸ ارائه شد، که باز هم اسرائیل آن را نپذیرفت. اسرائیل در چارچوب رقابتهای آمریکا و اتحاد شوروی می کوشید تقابل خود را با اعراب سامان دهد. به رغم ملاقات نماینده وزیر امور خارجه اتحاد شوروی با نماینده اسرائیل در سازمان ملل در دسامبر ۱۹۶۸،^{۷۶} روابط دو کشور در سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ همچنان سرد باقی ماند.

در نوامبر ۱۹۶۹، حدود ۱۸ خانواده یهودی گرجی در نامه ای برای گلدامایر نخست وزیر وقت اسرائیل، خواستار اقدام این کشور و سازمان ملل برای اعتراض به اتحاد شوروی در خصوص تضییع حقوق شهروندان یهودی شدند. در حالی که در چارچوب سیاستهای ملیتها در اتحاد شوروی، اساساً از میان بردن امکان رشد همه فرهنگهای ملی مطرح بود^{۷۷} و گرایشهای ضد یهودی تاریخی در روسیه تنها سبب تقویت این امر بود. این

سیاست در خصوص همه شهروندان غیر روس اتحاد شوروی به گونه ای یکسان اعمال می شد. مسلمانان و پیروان دیگر ادیان نیز امکان قابل قبولی برای آموزش و اجرای مسایل فرهنگی مورد نظر خود در اختیار نداشتند. گلدامایر با طرح این مطلب کوشید به یهودیان شوروی برای مهاجرت به اسرائیل یاری رساند. یهودیان شوروی با کسب کمک از اسرائیل و کشورهای غربی می خواستند از تسهیلات بیشتری برای مهاجرت به اسرائیل برخوردار شوند. سازمانهای صهیونیستی نیز در این زمینه تلاش وسیعی سازمان می دادند.

در فوریه ۱۹۷۱ در بروکسل برای بررسی وضعیت یهودیان روسیه کنفرانسی برگزار شد که ۷۵ نفر از ۳۶ کشور در آن شرکت کردند. در برگزاری این نشست دولت اسرائیل و سازمانهای صهیونیست نقش فعال داشتند. آنها کوشیدند با تحریک افکار عمومی جهانی، دولتها و حکومتها را نیز در برابر سیاستهای دولت اتحاد شوروی در برابر یهودیان به حرکت درآورند. در این کنفرانس سیاستهای ضدیهودی و ضد اسرائیلی دولت اتحاد شوروی مورد حمله قرار گرفت. چهره های برجسته ای از مقامات و سیاستمداران اسرائیل در این نشست شرکت کرده بودند.

جنگ اسرائیل با مصر در پایان سال ۱۹۶۹، با تقویت حمایت نظامی اتحاد شوروی از ناصر همراه بود. ناصر معتقد بود آنگونه که آمریکا از اسرائیل حمایت می کند، مصر مورد حمایت اتحاد شوروی قرار نمی گیرد.^{۷۸} تقاضای ناصر از سوی مسکو مورد اجابت قرار گرفت. اسرائیل همواره تلاش داشت در چارچوب رقابتهای آمریکا و شوروی در خاورمیانه، از حمایت روزافزون آمریکا بهره گیرد. گلدامایر نخست وزیر اسرائیل شوروی ها را امپریالیست می خواند و این کشور را متهم به تشویق مصر برای جنگ با اسرائیل می کرد. در آغاز دهه ۱۹۷۰ مبارزه ضد صهیونیستی دولت شوروی شدت یافت. در ژانویه ۱۹۷۰ پراودا نامه یازده یهودی ضد صهیونیسم را منتشر کرد. در مارس ۱۹۷۰ چهل یهودی روسی کنفرانسی علیه جنایات اسرائیل در سرزمینهای اشغالی برگزار کردند.^{۷۹} تعداد مهاجرت یهودیان نیز از اتحاد شوروی به اسرائیل کاهش یافت. تعارض دو کشور در روابط آنها با ویتنام نیز سرایت کرد. در ژانویه ۱۹۷۰ هیأت ۷ نفره ای از ویتنام جنوبی به اسرائیل سفر کرد تا در مورد همکاری های نظامی

به بررسی پردازد. این همکاریها موجب نگرانی شوروی بود، هرچند اسرائیل با دولت سایگون رابطه برقرار نکرده بود.

به تدریج از اواخر سال ۱۹۷۰ روابط اتحاد شوروی و اسرائیل رو به بهبود نهاد. در چارچوب روابط آمریکا و شوروی، اسرائیل نیز جایگاه بهتری در روابط با این کشور به دست آورد. هرچند اسرائیل نگران بود روند تنش زدایی دو ابرقدرت، سبب تحمیل توافقی هایی در خاورمیانه گردد. با اینکه اسرائیل و اتحاد شوروی روابط سیاسی خود را برقرار کردند، ولی پیشرفتی در راه حل سیاسی مسئله فلسطین ایجاد نشد. اسرائیل حاضر به عقب نشینی از اراضی اشغالی نبود، ولی شوروی که مخالف راه حل نظامی بود، سوریه را برای پذیرش راه حل سیاسی تحت فشار قرار داد.^{۸۰} از نظر شوروی مصر و سوریه قادر به شکست اسرائیل نیستند، زیرا آمریکا را حامی اسرائیل می دانست و لذا باید به راه حل سیاسی تن در دهند. وجود اسرائیل از نظر اتحاد شوروی کاملاً پذیرفته شده بود و نابودی آن را نمی پذیرفت.

اتحاد شوروی و اسرائیل نیاز به برگزاری مجدد روابط را به طور متقابل احساس می کردند. اتحاد شوروی امیدوار بود بتواند از طریق از سرگیری روابط، تأثیر بر روند مذاکرات و تحولات خاورمیانه را افزایش دهد. اسرائیل نیز بهبود در روابط با اتحاد شوروی را به نفع روند مهاجرت یهودیان از این کشور و کنترل کشورهای عرب منطقه ارزیابی می کرد. طی سالهای ۷۲-۱۹۷۱ روند مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی شدت یافت. ۱۰۰۰ یهودی در سال ۱۹۷۰، ۱۳۰۰۰ در سال ۱۹۷۱ و حدود ۳۲۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۲ اجازه مهاجرت به اسرائیل گرفتند،^{۸۱} ولی چون روابط سیاسی رسمی وجود نداشت، سفارت آلمان در مسکو به آنان ویزای خروج و مهاجرت می داد. نحوه مهاجرت نیز مورد بحث بود. اسرائیلیها مدعی بودند، تنها به زنان و کودکان و افراد سالخورده اجازه مهاجرت داده می شود.

دولت اتحاد شوروی از مهاجران عوارض هایی دریافت می کرد که سبب بروز اعتراضهایی گردید. یهودیان مهاجر باید هزینه تحصیلات رایگان خود را می پرداختند. البته در عمل بسیاری از آنان از پرداخت این عوارض معاف می شدند. تماسهای دو کشور از سال

۱۹۷۲ رو به افزایش نهاد. اسرائیلیها منتظر اقدام مثبت اتحاد شوروی برای آغاز روابط سیاسی بودند، زیرا آنها روابط را قطع کرده بودند. با شرکت یک هیأت از شوروی در «کنفرانس زن» در اسرائیل، و حضور ۶ اسرائیلی برای شرکت در «کمیته دفاع از صلح» گامهایی برای بهبود روابط برداشته شد.

در ژانویه ۱۹۷۲ اولین هیأت رسمی شوروی پس از قطع رابطه در ۱۹۶۷، وارد اسرائیل شد. رفت و آمدهای سیاسی و غیرسیاسی این روند را تقویت کرد. شرکت هیأت شوروی در هفدهمین کنگره حزب کمونیست اسرائیل در ژانویه ۱۹۷۲ گامی مهم در بهبود روابط دو کشور بود.^{۸۲} روابط اتحاد شوروی و فلسطینیها از نگرانیهای عمده مقامات اسرائیلی بود. اتحاد شوروی در همان حال که از فلسطینیها حمایت می کرد، برای کاهش میزان مبارزات آنها و تعدیل رفتارهای آنها در برابر دولت اسرائیل به تلاش خود ادامه می داد. بهبود روابط با اسرائیل، با کاهش روابط با مصر همراه شد.

جنگ ۱۹۷۳ و پیامدهای آن

حمله مصر و سوریه به مواضع اسرائیل در سرزمینهای اشغالی، نشان داد حتی روند تنش زدایی نمی تواند مانع تداوم دشمنیها در خاورمیانه شود.^{۸۳} ولی تنش زدایی میان دو ابرقدرت توانست به پایان جنگ میان اعراب و اسرائیل کمک کند.^{۸۴} مصر و سوریه با پیشروی در جولان و سینا، در برابر تحکیم جبهه جنوبی از سوی اسرائیل قرار داشتند. در ۲۱ اکتبر ۱۹۷۳ در ملاقات کیسینجر و برژنف در مسکو، برای طرح آتش بس در شورای امنیت توافق شد و قطعنامه ۳۳۸ شورای امنیت به این درگیری پایان داد.^{۸۵} شوروی کوشید از طریق توافق با آمریکا، اسرائیل را تحت فشار قرار دهد. ایجاد نیروهای حافظ صلح برای جلوگیری از درگیری نیز پذیرفته شد. در کنفرانس صلح ژنو دولت شوروی در پی ایجاد پایه هایی برای بهبود روابط با اسرائیل بود،^{۸۶} ولی از نظر مقامات شوروی رابطه اسرائیل و اعراب در از سرگیری روابط سیاسی دو کشور بسیار مهم بود.

به تدریج رفت و آمدهای غیرسیاسی میان مسکو و تل آویو گسترش یافت. بیشترین

تعداد مهاجرت از شوروی در سال ۱۹۷۳ انجام گرفت که به ۳۵ هزار تن رسید. علی رغم انتقادات اعراب، شوروی این روند را متوقف نکرد. هرچند در جنگ ۱۹۶۷ در پاسخ به اقدام اسرائیل این اقدام را انجام داده بود. دولت لبنان شدیدترین حملات را به اتحاد شوروی در این خصوص داشت. به نظر لبنانیها یهودیان مهاجر از اتحاد شوروی، از فانتوم های ارسالی از آمریکا خطرناک تر بودند.^{۸۷} آنها شورویها را متهم می کردند در قبال فرستادن متخصصان یهودی به اسرائیل، از آمریکا گندم دریافت می کند. دولت اتحاد شوروی ایجاد یک دولت فلسطینی در کنار یک دولت یهودی را مورد تأیید قرار می داد.

دولت اسحق رابین در اسرائیل نسبت به اهداف اتحاد شوروی بدگمان بود و می کوشید با مصری ها به توافق مستقیم دست یابد. در ژانویه ۱۹۷۴ انعقاد موافقت نامه آنها مورد اعتراض اتحاد شوروی قرار نگرفت. مسکو می دانست برای متوازن کردن روابط اعراب با آمریکا، به رابطه با اسرائیل نیاز دارد. نخست وزیر وقت اسرائیل به دنبال به دست آوردن فرصت های بهتر، برای افزایش روند مهاجرت یهودیان به اسرائیل بود. برخلاف تلاش دیپلمات های اتحاد شوروی، اسرائیل با اتکا به حمایت های آمریکا حاضر نشد ادامه حضور سیاسی شوروی را در روند مذاکرات میان اعراب و اسرائیل بپذیرد و کوشید مسئله مهاجرت یهودیان را از تحولات منطقه جدا نگهدارد. توسعه روابط مصر با آمریکا نیز برای اتحاد شوروی، چشم انداز خوبی از وضعیت آتی منطقه خاورمیانه را ارائه نمی کرد.

در ۱۹۷۵ در اجلاس هلسینکی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر از سوی اتحاد شوروی پذیرفته شد.^{۸۸} این اقدام تعهد اتحاد شوروی نسبت به حقوق یهودیان، بویژه مهاجرت آنان را شدت بخشید. دولت اتحاد شوروی مهاجرت را به اخذ دعوت نامه از اسرائیل برای اتباع خود موکول کرد. در پاییز ۱۹۷۲ سناتور هنری جکسون تهدید کرده بود، قانونی در کنگره آمریکا تصویب خواهد شد که امتیازات اقتصادی برای شوروی به مسئله مهاجرت یهودیان ارتباط داده می شود. مسکو در پی کاهش این فشار در خصوص مهاجرت یهودیان انعطاف بیشتری نشان داد. ولی جکسون قانون پیشنهادی خود را دنبال می کرد. در دسامبر ۱۹۷۴ برای کشورهایی که مهاجرت شهروندان خود را محدود می کردند، در زمینه همکاری های اقتصادی

تنگناهایی در نظر گرفته شد.^{۸۹} هدف از اجرای این قانون تغییر رفتار اتحاد شوروی در برابر تقاضای مهاجرت یهودیان بود.

اتحاد شوروی آمریکا را به دخالت در امور داخلی خود متهم می ساخت. دولت اسرائیل نیز می کوشید رهبران شوروی را متقاعد سازد، تحت تأثیر این اقدامات مسئله مهاجرت را محدود نسازد. به هر حال تعداد مهاجران یهودیان در سالهای ۷۵-۱۹۷۴ رو به کاهش نهاد. هرچند در سالهای بعد شورویها برای تغییر آن اقدام کردند. رهبران این کشور همچنان برای برپایی مجدد کنفرانس ژنو و حل و فصل سیاسی مسئله فلسطین فعالیت می کردند. در پی ملاقات یاسر عرفات با برژنف در آوریل ۱۹۷۵، تلاشهای یاد شده با شکست روبرو شد. اسرائیلیها با برگزاری کنفرانس صلح و نقش شوروی در آن مخالفت خود را ابراز کردند.

از سال ۱۹۷۵ به بعد گامهایی برای بهبود روابط برداشته شد. اتحاد شوروی همچنان در پی راه حل سیاسی منازعه اعراب و اسرائیل بود. اسرائیل نیز مخالف معامله با سوریه بویژه از سوی آمریکا با بود. به تدریج برداشتهای مشترک اسرائیل و شوروی، دو کشور را به یکدیگر نزدیک کرد. هر دو کشور نگران تبانی آمریکا و سوریه در لبنان و از تأثیر تحولات اتیوپی بر دسترسی استراتژیک به دریای سرخ نگران بودند.^{۹۰} در همان حال روابط شوروی و سازمان آزادیبخش فلسطین نیز روبه گسترش نهاده بود. اسرائیل امیدوار بود به وسیله بهبود روابط با اتحاد شوروی، بتواند روابط خود را با کشورهای اروپای شرقی بهبود بخشد و از انزوای خود بکاهد.

در دیدار وزرای امور خارجه دو کشور ایگال آلون و آندره گرومیکو در حاشیه نشست مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک در سپتامبر ۱۹۷۵، طرفین حاضر به انعطاف در برابر یکدیگر نشدند. این ملاقات پس از دو سال سردی شدید روابط صورت می گرفت، ولی نتیجه ای در بر نداشت. در سالهای ۷۶-۱۹۷۵ روابط دو کشور در فراز و نشیب طی شد، و دخالت سوریه در مسایل لبنان با واکنش اتحاد شوروی همراه شد. اتحاد شوروی نگران کاهش نفوذ خود در سوریه بود، در حالی که روابط این کشور با مصر در شرایط افول قرار گرفته بود.^{۹۱} با انتخاب کارتر به عنوان رییس جمهور آمریکا، این کشور نشان داد آماده است با

اتحاد شوروی در ژنو حضور یابد. منافع نزدیک در دریای سرخ برای اسرائیل و شوروی، امکان از سرگیری مذاکرات ژنو را تقویت می کرد. هر دو کشور نگران جنبشهای جدایی طلبانه در اریتره بودند و از یک حکومت طرفدار اعراب هراس داشتند. تلاشهای اعراب برای تبدیل دریای سرخ به یک دریای عربی بر این ملاحظات می افزود.^{۹۲}

تلاشهای آمریکا و شوروی برای حل منازعه اعراب و اسرائیل گسترش یافت. اتحاد شوروی و اسرائیل نیز برای بهبود روابط به اقدامات خود ادامه دادند. دیدارهای غیررسمی شکل گرفت، ولی طی این تماسها اختلاف نظرها و مسایل بیشتری روشن شد. در مارس ۱۹۷۶ حزب کمونیست اسرائیل به خرابکاری متهم و پیشنهاد انحلال آن مطرح شد، تا سیاست شوروی در قبال مهاجرت یهودیان تغییر کند. دانشگاه هبرو به آندره ساخاروف ناراضی مشهور شوروی دکترای افتخاری داد. مسکو نیز متقابلاً اقدام نظامی اسرائیل در فرودگاه انتبه اوگاندا، برای نجات مسافران هواپیمای ربوده شده را محکوم کرد. در سال ۱۹۷۷ تبلیغات علیه اسرائیل و صهیونیسم شدت یافت. دستگیری آناتولی (ناتان) شارانسکی، ناراضی یهودی در اتحاد شوروی، با اعتراضهای وسیع در اسرائیل روبرو شد. به طور کلی روابط دو کشور برخلاف فضای سیاسی تبلیغاتی به تدریج در حال توسعه بود.

تحت تأثیر سیاستهای کارتر در تشدید حمله به سیاستهای اتحاد شوروی در قبال یهودیان و مهاجرت آنان، برای اسرائیل فرصتهای مناسبتری ایجاد شده بود.^{۹۳} کارتر در چارچوب سیاست خارجی دموکراتها، مسئله حقوق بشر و سیاستهای اتحاد شوروی را در ابعاد وسیع تری مطرح می ساخت. سناتورها و نمایندگان ضد کمونیست در آمریکا مایل به آشتی با کرملین نبودند و آن را عامل کندشدن روند مهاجرت یهودیان ارزیابی می کردند.^{۹۴}

صلح مصر و اسرائیل

برنامه صلح اتحاد شوروی از سال ۱۹۷۳ شامل سه عنصر اصلی بود: خروج اسرائیل از اراضی اشغالی در ۱۹۶۷، تشکیل یک دولت فلسطینی در غزه و ساحل غربی و شناسایی موجودیت کلیه کشورهای منطقه، از جمله اسرائیل. در طرح صلح اتحاد شوروی کاهش نفوذ

آمریکا در منطقه مورد توجه قرار داشت. به هر حال شوروی روند صدور تسلیحات به منطقه را کاهش نداد. صدور تسلیحات از مهمترین ابزار نفوذ شوروی در خاورمیانه بود. با باقی ماندن اسرائیل در طرح صلح شوروی، فرصت مناسب برای چانه زنی با آمریکا حفظ می شد^{۹۵} و رهبری اتحاد شوروی همواره موجودیت این کشور را مورد تایید قرار می داد.

اما برخلاف برنامه های مورد توجه شوروی، دیدار حیرت آور انور سادات از اسرائیل در نوامبر ۱۹۷۷ و پس از آن توافقهایی کمپ دیوید به سرعت تحولات خاورمیانه را تغییر داد. مسکو در برابر این موافقت نامه موضع دفاعی گرفت. رسانه های شوروی آن را «معامله اختصاصی» با اسرائیل خواندند. سیاست اصلی شوروی تا نیمه دهه ۱۹۸۰ محصور ساختن مصر، و تلاش برای جلوگیری از افزایش نفوذ آن و پیوستن دیگر کشورها به این روند بود. اتحاد شوروی سیاست خود را در جهت انزوای مصر قرار داد.^{۹۶}

به دنبال این تحولات و تنفر وسیع اعراب نسبت به قرارداد کمپ دیوید در سپتامبر ۱۹۷۸، صلح مصر و اسرائیل در مارس ۱۹۷۹ شکل گرفت. مسکو در پی تقویت جبهه ضد امپریالیسم در غیاب مصر بود، تا عراق و سوریه را در برابر این پیمان سازمان دهد.^{۹۷} به هر حال روابط با اسرائیل ادامه یافت. با توسعه همکاری آمریکا و اسرائیل، نقش شوروی در ژنو کاهش یافت. اقدامات آمریکا تلاشهای مشترک گذشته دو کشور (اتحاد شوروی و آمریکا) را خنثی کرد.^{۹۸} آمریکا بیش از پیش در روند تحولات منطقه نفوذ خود را تثبیت کرده بود. بغداد نیز در هماهنگی ساختن نیروهای ضد اسرائیل نقش برجسته ای عهده دار شد.^{۹۹}

اتحاد شوروی تاکید خود بر تشکیل دولت فلسطینی را ادامه داد. تجاوز نظامی شوروی به افغانستان روابط دو ابر قدرت را وارد مرحله جدیدی کرد. کنفرانس اسلامی در سال ۱۹۸۰ این اقدام را به شدت محکوم کرد،^{۱۰۰} و زمینه مناسب برای تشدید تبلیغات علیه اتحاد شوروی در خاورمیانه فراهم آورد. اسرائیل بر فشارهای خود علیه اعراب و فلسطینیها افزود. اتحاد شوروی نیز متقابلاً اقدامات اسرائیل و آمریکا را علیه منافع مسلمانان دانست. شوروی همچنین اعلام آمادگی کرد تا در شورای امنیت علیه اسرائیل رأی دهد و همبستگی خود را با کشورهای اسلامی اعلام کند. مسکو می کوشید ضربه وارد شده بر حیثیت خود در میان

کشورهای اسلامی پس از اشغال نظامی افغانستان را از طریق جانبداری بیشتر از اعراب در برابر اسرائیل جبران کند. برژنف به روشنی روند صلح کمپ دیوید را محکوم کرد. افزایش تنش میان دو ابرقدرت راه حل سیاسی را در شرایط پیچیده‌ای قرار داده بود.

با شروع جنگ ایران و عراق، در پی حمله وسیع عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران، تحولات منطقه روند تندتری یافت. اعراب به دو دسته تقسیم شدند: هواداران ایران و هواداران عراق. در چارچوب این تحولات اهمیت اسرائیل برای تأثیرگذاری آمریکا بر روند جریان‌ات منطقه‌ای افزایش پیدا کرد. وزیر دفاع اسرائیل از آمریکا خواست بلوک ضد شوروی را در خاورمیانه تقویت کند.^{۱۰۱} موشه دایان وزیر امور خارجه اسرائیل در برابر پیشروی اتحاد شوروی در خاورمیانه خط قرمزی ترسیم کرد. او استفاده آمریکا از پایگاه‌ها و بنادر اسرائیل علیه اتحاد شوروی مطرح کرد. دولت کارتر نیز روابط خود را با اسرائیل نزدیکتر کرد. اتحاد شوروی نیز متقابلاً با سوریه روابط خود را نزدیکتر کرد. تسلیحات فراوان به سوریه ارسال شد. با از سرگیری روابط آمریکا و چین از ۱۹۷۹ نگرانیهای اتحاد شوروی شدت پیدا کرد. هرچند روابط چین با اسرائیل بهبود یافت، ولی به عرصه نگران کننده‌ای نرسید.

پس از آغاز کار ریگان اهمیت مسائل خاورمیانه تحت تأثیر رقابت شدیدتر او با اتحاد شوروی قرار گرفت. ریگان تشدید فشارهای سیاسی-اقتصادی بر اتحاد شوروی را مورد توجه قرار داده بود.^{۱۰۲} در سپتامبر ۱۹۸۱ قرارداد همکاری دفاعی آمریکا و اسرائیل بسته شد.^{۱۰۳} در سفر مناخیم بکین نخست وزیر اسرائیل این توافق حاصل شد. هرچند پیش از آن برای رسیدن به این توافق، از سوی آمریکا تلاشهای گوناگون انجام شده بود. اسرائیل افزایش فشار بر فلسطینیها در لبنان را مورد توجه قرار داد. مسکو نیز با استفاده از فرصت، نقش آمریکا را در این زمینه مطرح کرد. شوروی اسرائیل را تهدیدی برای جهان عرب و مورد حمایت آمریکا خواند. رهبری اتحاد شوروی با حمله به همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل از آن برای تشدید احساسات ضد آمریکایی در منطقه بهره گرفت. مسکو با اشاره به بمباران بیروت توسط اسرائیل، بمباران راکتور عراق و برخورد آمریکا با لیبی در خلیج سیدرا، نقش غرب، آمریکا و اسرائیل را مورد حمله قرار می داد.^{۱۰۴}

- البته پنج دلیل اساسی برای تداوم بهره‌مندی اسرائیل از کمک‌های آمریکا وجود داشت:
۱. سیا و موساد (سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل) به‌طور مشترک در مورد مسایل خاورمیانه همکاری خود را گسترش می‌دادند. اطلاعات موساد در خصوص منطقه برای آمریکا و سیاست منطقه‌ای آن حائز اهمیت بود؛
 ۲. اسرائیل اطلاعات خود را در مورد تسلیحات اتحاد شوروی در اختیار آمریکا قرار می‌داد. همکاری اسرائیل با آمریکا برای این کشور فرصت بررسی در مورد تسلیحات روسی که در اختیار اسرائیل بود، فراهم می‌آورد؛
 ۳. اسرائیل سلاح‌های آمریکایی را در عمل و در شرایط جنگی مورد آزمایش قرار می‌داد، و اطلاعات لازم را به این کشور ارایه می‌کرد؛
 ۴. اسرائیل می‌توانست به آمریکا تسهیلات لجستیکی مورد نیاز برای اقدام سریع را ارایه کرد؛
 ۵. اسرائیل در کشورهای جهان سوم در مواقع ضروری که آمریکا مایل به مداخله نبود، به‌عنوان تحویل‌دهنده سلاح و کمک‌های فنی اقدام می‌کرد.^{۱۰۵}
- همکاری اسرائیل و آمریکا با مخالفت حزب کمونیست این کشور، و گروه‌های هوادار توسعه روابط با شوروی قرار داشت. از نظر شوروی نیز همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل تقویت سلطه آمریکا در خاورمیانه را در پی داشت، و آن را اساساً در تعارض با منافع اعراب ارزیابی می‌کرد. گرومیکو وزیر امور خارجه اتحاد شوروی در ملاقات با اسحاق شامیر وزیر امور خارجه اسرائیل در جریان مجمع عمومی، در سازمان ملل تلاش کرد این روند را تحت تأثیر قرار دهد. اتحاد شوروی همچنان در پی اثرگذاری بر روند تحولات خاورمیانه از طریق برگزاری کنفرانس صلح بود، هرچند به توفیق دست نیافت. ترور سادات نقطه عطفی در خاورمیانه بود که برای شوروی فرصتی فراهم کرد، تا مجدداً ایده‌های خود را در مورد ضرورت برگزاری کنفرانس صلح مطرح سازد.
- در آستانه حمله اسرائیل به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ جهان عرب دچار چندپارگی و شکاف شده بود.^{۱۰۶} کشورهای طرفدار اتحاد شوروی و کشورهایی که به سوی سازش با مصر و

اسرائیل در حرکت بودند.^{۱۰۷} فقدان هماهنگی در میان سوریه و سازمان آزادیبخش فلسطین و فقدان آمادگی اتحاد شوروی قابل توجه بود. مسکو مایل به درگیر شدن در جریانی نبود که از پایان آن اطمینان نداشت.^{۱۰۸}

اتحاد شوروی تلاش برای توقف جنگ را به اقدامات دیپلماتیک و فعالیت در سازمان ملل از طریق شورای امنیت محدود ساخت و کوشید میان آمریکا و متحدان آن شکاف ایجاد کند. هرچند در اعلامیه رسمی تاس [خبرگزاری رسمی اتحاد شوروی سابق] در ۸ ژوئن اقدام اسرائیل محکوم شد، ولی بیانات کلی بود. اعراب انتظار اقدام موثرتری از اتحاد شوروی داشتند. با افزایش درگیریها، برژنف با ارسال نامه ای به ریگان، نگرانی خود را از شرایط وخیم منطقه اعلام کرد. ولی ریگان نامه او را با تهدید امکان وجود قدرتهای خارجی در منطقه پاسخ داد.^{۱۰۹}

در اوج این درگیریها دولت عراق اعلام کرد نیروهایش را از ایران خارج می کند و خواستار پایان جنگ شد. حرکت نمایشی عراق و موقعیت دشوار آن در جنگ، با پاسخ ایران برای ادامه جنگ همراه بود. دولت ایران اعلام کرد نیروهای داوطلب ایرانی را برای جنگ با اسرائیل به لبنان اعزام می کند. این جریان سبب تقویت نفوذ ایران و تضعیف اسرائیل در لبنان گردید. در واقع این تحولات بیش از آنکه بر روند منازعه اعراب و اسرائیل اثرگذار باشد، بر سیاستهای داخلی لبنان اثر گذاشت.

اتحاد شوروی برای ورود به این درگیری، نگران مواجهه با اقدام متقابل آمریکا بود. سلاحهای روسی در این درگیریها عملکرد مثبتی نداشت و در برابر سلاحهای پیشرفته غربی که اسرائیل در اختیار داشت فاقد کارایی لازم بود. توانایی اسرائیل در وارد کردن ضربات جدی به نیروی نظامی سوریه و برتری هوایی آن، یک عامل بازدارنده مهم برای اقدام نظامی اتحاد شوروی به حساب می آمد. برخلاف سال ۱۹۷۳ که اتحاد شوروی تهدید به اقدام نظامی را مطرح کرد، در سال ۱۹۸۲ کاملاً روشن بود که شوروی در پی اجرای چنین سیاستی نیست.

برخی تحلیل گران تعلل شوروی را به بحران جانشینی در شوروی مرتبط دانستند.^{۱۱۰} گروهی دیگر مشکلات لجستیکی و شکاف تکنولوژیک میان سلاحهای روسی و غربی را

مطرح می کردند. عده ای نیز مشکلات مسکو در جهان سوم بویژه در افغانستان را در این مسئله دخیل می دانستند. به هر حال نمی توان به ناتوانی کشورهای عرب در اقدام هماهنگ در مقابله با اسرائیل توجه نکرد. برخلاف سال ۱۹۷۳، این بار کشورهای عرب در شرایط پراکندگی و تشتت قرار داشتند.

مسکو مصرانه از اعراب می خواست در برابر تجاوزات اسرائیل هماهنگ و یکپارچه اقدام کنند. مسکو آمریکا را به همکاری استراتژیک با اسرائیل، در اقدام تجاوزکارانه اش در لبنان متهم ساخت. واقعیت امر بی تفاوتی برخی دولتهای عرب در برابر جنایات اسرائیل، در سرزمینهای اشغالی و حمله به لبنان بود. شکست دیپلماتیک شوروی در جریان جنگ و تجاوز اسرائیل به لبنان در چارچوب روابط اتحاد شوروی در آغاز دهه ۱۹۸۰ قابل تحلیل می باشد.

ریگان نیز متقابلاً برای کسب حمایت اعراب، خواستار توقف اسکان اسرائیلیها در کرانه غربی رود اردن شد. در کنفرانس سران عرب در اوت ۱۹۸۱ در فاس مراکش، اعراب مجدداً به طرح صلح شوروی نزدیک شدند، هرچند موجودیت اسرائیل را نپذیرفته بودند.^{۱۱۱} مرگ برژنف برای اسرائیلیها امید به دگرگونی روابط را ایجاد کرد که نتیجه چندانی نداشت. شوروی همچنان توسعه روابط با سوریه را در نظر داشت. تحویل موشکهای سام-۵ به سوریه، توازن نیروهای نظامی منطقه را علیه اسرائیل تغییر داد.^{۱۱۲} اسرائیل هنوز قادر به مقابله با آن نبود.

تحویل موشکهای روسی به سوریه از ژانویه ۱۹۸۳، نمادی از قدرت اتحاد شوروی در تأثیرگذاری بر تحولات منطقه بود. اتحاد شوروی به روشنی در صدد بهبود موقعیت خود در برابر آمریکا برآمده بود. متقابلاً در داخل اسرائیل، تحولاتی در برای کاهش وابستگی به آمریکا و کمکهای نظامی آن به وجود آمد. هرچند بسیاری از اسرائیلیها سیاستهای اتحاد شوروی مخالف بودند، ولی بر این باور بودند که باید از طریق بهبود روابط با این کشور روند مهاجرت یهودیان به اسرائیل را سرعت بخشید. طی این دوران تعداد مهاجران یهودی از شوروی کاهش یافته بود.^{۱۱۳}

گورباچف و تحول در سیاست خاورمیانه ای اتحاد شوروی

بیماری یوری آندروپوف و کنستانتین چرنینکو سبب شد پس از مرگ برژنف در سال ۱۹۸۳، در سیاست خارجی خاورمیانه ای اتحاد شوروی تغییر جدی ایجاد نشود. هر دور رهبر در پی تقویت سوریه بودند.^{۱۱۴} در دوران آندروپوف آمریکا نقش برتر خود را با ایجاد نیروهای واکنش سریع در منطقه تثبیت کرده بود.^{۱۱۵} آندروپوف موشکهای سام-۵ را با سربازان شوروی برای اجرا و حفاظت به سوریه فرستاد. او با این اقدام عزم راسخ خود را در حمایت از وابستگان اتحاد شوروی آشکار کرد. هرچند این اقدام هرگز به طور رسمی اعلام نشد، که نیروهای روسی نیز دست اندر کار این همکاری هستند. این امر سبب می شد در صورت برخورد مستقیم اسرائیل (و یا آمریکا، شوروی) از برخورد مستقیم میان دو ابرقدرت کنار بماند. به این ترتیب در صورت حمله اسرائیل به پایگاه موشکی پیامدهای آن کنترل می شد. به هر حال شوروی همچنان راه حل سیاسی را مورد تأکید قرار می داد.^{۱۱۶}

اتحاد شوروی با تأکید بر خروج کلیه نیروهای خارجی از جنوب لبنان، از جمله نیروهای سوری تعهد شوروی نسبت به حفظ موجودیت اسرائیل را مطرح می کرد. ولی اسرائیل اعلام کرد، تا زمان خروج نیروهای سوریه حاضر به ترک جنوب لبنان نیست. الکساندر سولداتف سفیر شوروی در لبنان در پاسخ به امکان حمایت از سوریه در صورت حمله اسرائیل، ضرورت خروج همه نیروهای خارجی از جنوب لبنان را مورد تأکید قرار داد.^{۱۱۷} در همان حال گاسپرو و این برگر وزیر دفاع آمریکا، به شوروی و سوریه هشدار داد که تجاوزات آنها بی جواب نخواهد ماند. آمریکا به حمایت قاطع خود از اسرائیل ادامه می داد. با امضای موافقت نامه میانجیگری آمریکا در لبنان، روابط آمریکا و اسرائیل ارتقا یافت و تجهیزات نظامی بیشتری به این کشور داده شد.

با روی کار آمدن گورباچف، در سیاست خارجی اتحاد شوروی تحولات جدی آشکار شد.^{۱۱۸} در چارچوب «تفکر جدید» گورباچف در سیاست خارجی، ضرورت کنار گذاشتن ایدئولوژی از سیاست خارجی کشورها و روابط بین الملل مورد تأکید قرار گرفت.^{۱۱۹} او بازی با حاصل جمع صفر در روابط ابرقدرتها را کنار گذاشت و از منافع مشترک و امنیت متقابل

سخن گفت. گورباچف راه حل‌های سیاسی را برای حل و فصل منازعات منطقه‌ای مطرح کرد و از ارتباط مستقیم درگیریه‌های منطقه‌ای با رویارویی ابرقدرتها پرده برداشت.^{۱۲۰} او ضرورت اقدام مشترک آمریکا و شوروی را برای حل و فصل مسایل منطقه‌ای و منجمله در خاورمیانه مورد تأکید قرار داد.

ولی ریچارد مورفی معاون وزیر امور خارجه آمریکا نقش میانجی گرانه شوروی را در خاورمیانه رد کرد. او عدم پذیرش روابط سیاسی با اسرائیل از سوی شوروی را در کنار رفتار این کشور با یهودیان، مانع اساسی در این مسیر خواند.^{۱۲۱} یوگنی پریماکوف رییس موسسه مطالعات شرق شناسی شوروی در مورد بهبود وضعیت شوروی در حل و فصل مناقشه اعراب و اسرائیل، پذیرش روابط سیاسی با این کشور را به برگزاری کنفرانس بین‌المللی در مورد خاورمیانه مربوط کرد. به تدریج علائمی از بهبود روابط اتحاد شوروی و اسرائیل آشکار می‌گردید. تمایل اسرائیل برای بهبود روابط، با واکنش منفی کشورهای عربی روبرو شد.^{۱۲۲} در بهار ۱۹۸۶ اتحاد شوروی در اقدامی نمادین آناتولی شارانسکی ناراضی یهودی را آزاد کرد^{۱۲۳} و به او اجازه مهاجرت به اسرائیل داد. او به دلیل فعالیت‌هایی در زمینه تقویت موازین حقوق بشر زندانی شده بود.

تا پایان ۱۹۸۷ بیش از ۸ هزار یهودی اجازه مهاجرت از اسرائیل را گرفتند که نسبت به ۹۱۴ نفر در سال ۱۹۸۶ رقم قابل توجهی بود. این روند افزایشی در سالهای بعد همچنان ادامه یافت و در سال ۱۹۸۹ به رقم بی‌سابقه ۷۱۱۹۶ نفر رسید.^{۱۲۴} گورباچف می‌خواست از طریق ایجاد تسهیلات برای مهاجرت یهودیان به اسرائیل، شرایط مناسب‌تری برای حل و فصل مسایل خود با آمریکا به دست آورد و از نفوذ یهودیان آمریکایی در این زمینه بهره‌مند شود. مشکلات فنی و تکنولوژیک اتحاد شوروی و انتظار رفع آن از طریق یکپارچه شدن در بازارهای جهانی و همکاری‌های فزاینده با کشورهای سرمایه‌داری در دستور کار گورباچف قرار داشت.

بسیاری از یهودیانی که برای سفر به اسرائیل اجازه گرفتند، مقصد خود را عوض کردند و به عنوان پناهنده به آمریکا رفتند. آمریکا نیز با درخواست پناهندگی آنان موافقت کرد. در سال ۱۹۹۰ برآورد شده بود که ۷۵۰ هزار نفر از جمعیت ۱٫۸ میلیونی یهودیان شوروی مایل

به مهاجرت به آمریکا هستند.^{۱۲۵} پذیرش این عده در آمریکا خطر کاهش آن را دربرداشت. از سوی دیگر اعتبار سیاسی گورباچف نیز مورد سؤال قرار می گرفت.^{۱۲۶} دولت ریگان در پایان سال ۱۹۸۸ سیاست خود را در قبال پذیرش یهودیان شوروی به عنوان پناهنده تغییر داد. سیاستهای باز را کنار گذاشت و مفهوم پناهنده را دوباره تعریف کرد: کسی که باید تحت آزار و اذیت جدی قرار گرفته باشد. به این ترتیب تقاضای پناهندگی جمع زیادی از یهودیان شوروی رد شد.^{۱۲۷}

مشکلات متنوع داخلی و خارجی که گورباچف با آن روبرو بود، سبب دگرگونی جدی در سیاست خاورمیانه ای اتحاد شوروی گردید.^{۱۲۸} گورباچف با فاجعه هسته ای چرنوبیل در اواخر آوریل ۱۹۸۶^{۱۲۹} و سقوط شدید بهای نفت در نیمه همان سال، با توجه به اینکه ۶۰ درصد درآمدی شوروی از محل فروش آن تأمین می گردید، برای بازسازی اقتصاد شوروی دچار مشکلات جدی شده بود.^{۱۳۰} او در پی حل و فصل مسایل خود با ایالات متحده آمریکا و پایان دادن به مناقشات منطقه ای برای تغییر شرایط خصومت بار خاورمیانه نیز بود.^{۱۳۱}

در اجلاس ریکیاویک (ایسلند) در ملاقات گورباچف با ریگان، او روی مسئله مهاجرت یهودیان تأکید کرد. ریگان در این دیدار به صراحت به گورباچف یادآوری کرد، مسکو برای ابراز تمایل واقعی خود به بهبود روابط با آمریکا باید تعداد یهودیان مهاجر شوروی را افزایش دهد. گورباچف متقابلاً مایل بود با بهبود روابط دو ابرقدرت، درخصوص موافقت نامه های کنترل تسلیحات به پیشرفت دست یابد. این امر برای کاهش بار هزینه های دفاعی و نظامی بر اقتصاد اتحاد شوروی ضرورت حیاتی داشت.^{۱۳۲} گورباچف امیدوار بود این اقدام در اسرائیل نیز پیامدهای مثبت داشته باشد. شیمون پرز از حزب کارگر در برابر شرکت شوروی در کنفرانس صلح خاورمیانه، مسئله مهاجرت یهودیان را مطرح کرده بود. به هر حال روند افزایش مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی از سال ۱۹۷۶ قابل ملاحظه بود.^{۱۳۳}

در اواخر مارس ۱۹۸۷ در سفر رؤسای کنفرانس ملی یهودیان و کنفرانس رؤسای سازمانهای مهم یهودی و ادگار برونفمن، رییس کنگره یهودیان جهان، به مسکو سفر کردند و با رهبران اتحاد شوروی ملاقات کردند. این دیدارها به توافقی انجامید که تسهیلاتی برای

مهاجرت یهودیان فراهم می‌آورد.^{۱۳۴} با افزایش روند مهاجرت یهودیان به آمریکا، دولت بوش در سپتامبر ۱۹۸۹ محدودیتهای جدی برای ورود مهاجران یهودی ایجاد کرد.^{۱۳۵}

گورباچف در همان حال که می‌کوشید روابط با آمریکا و اسرائیل را بهبود بخشد، مایل به کاهش روابط با سازمان آزادیبخش فلسطین نبود. آغاز انتفاضه از دسامبر ۱۹۸۷ سبب غافلگیر شدن مسکو گردید. حدود ۶ هفته طول کشید تا مسکو رسماً نسبت به آن عکس‌العمل نشان دهد.^{۱۳۶} از نظر تبلیغاتی گورباچف مایل به بهره‌گیری از انتفاضه برای تقویت موقعیت خود در خاورمیانه بود. گورباچف در پیام به عرفات اقدامات خشونت‌آمیز اسرائیل را محکوم کرد در همان حال ضرورت حفظ حقوق انسانی همه شهروندان را مورد تأکید قرار داد. این مسئله به روشنی حکایت از توجه روسیه به نیازهای امنیتی اسرائیل بود. گورباچف با تأکید بر توازن منافع در سطح نظام بین‌المللی، تأمین حقوق همه مردم در خاورمیانه، اعم از اعراب و یهودیان را به طور جدی دنبال می‌کرد. او امنیت متقابل را به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم تفکر جدید در سیاست خارجی اتحاد شوروی از آغاز زمامداری خود مطرح ساخته بود.^{۱۳۷}

در پایان دهه ۱۹۸۰ اتحاد شوروی همچنان بر راه حل‌های خود برای پایان دادن به درگیریهای اعراب و اسرائیل اصرار می‌ورزید. گورباچف نیز در امتداد سیاستهای اسلاف خود سه اصل اساسی را همچنان مورد تأکید قرار می‌داد:

۱. عقب‌نشینی کامل نیروهای اسرائیلی از اراضی اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷؛

۲. ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی در نوار غربی و کرانه غربی؛

۳. حق موجودیت امن برای همه کشورها از جمله اسرائیل در خاورمیانه؛

گورباچف در چارچوب سیاست «تفکر جدید» خود در سیاست خارجی اتحاد شوروی خواستار پایان گرفتن جنگ در خاورمیانه بود. او برگزاری کنفرانس صلح و بهره‌گیری از شیوه‌های مسالمت‌آمیز را برای رسیدن به این هدف مورد توجه قرار داده بود. گورباچف با توجه به نیازهای فنی و اقتصادی اتحاد شوروی، بهبود روابط با آمریکا و کشورهای غربی را به عنوان یک اولویت اساسی مطرح کرده بود.^{۱۳۸} در چنین محتوایی بهبود روابط با اسرائیل، و بهره‌گیری

از تأثیر و تأثر متقابل آن با آمریکا برای گورباچف و برنامه‌اصلاحات او حایز اهمیت جدی بود. البته در دوران او فراز و نشیب‌هایی نیز در روابط با اسرائیل به وجود آمد.^{۱۳۹} ولی رهبری اتحاد شوروی عزم استوار خود را برای بهبود روابط با غرب بویژه آمریکا مجدداً تداوم بخشید.

جمع‌بندی

به این ترتیب در طول سالهای جنگ سرد، پس از جنگ جهانی دوم تا دوران گورباچف، روابط اتحاد شوروی و اسرائیل اساساً تحت تأثیر روابط دو ابرقدرت، آمریکا و شوروی قرار داشت. طی این دوران بادر نظر داشتن چارچوب بازی با حاصل جمع صفر در روابط دو ابرقدرت، ضرورتاً آنچه آمریکا به دست می‌آورد، به زیان اتحاد شوروی معنی می‌گردید. لذا اتحاد شوروی می‌کوشید روابط خود را با اسرائیل برپایه این ملاحظات تنظیم کند. اتحاد شوروی توسعه نفوذ خود در خاورمیانه را از طریق بهبود و توسعه روابط با کشورهای عرب به خصوص کشورهای درگیر با اسرائیل دنبال می‌کرد. گورباچف این نگرش را دگرگون ساخت، و به جای تفکر جزم‌گرا در سیاست خارجی اتحاد شوروی، به سوی توازن منافع در چارچوب یک سیاست خارجی منعطف حرکت کرد. رهبران شوروی بهبود روابط با اسرائیل را به عنوان عاملی اثرگذار بر سیاست خارجی آمریکا و عناصر مؤثر بر آن تلقی می‌کردند. از این دیدگاه تسهیل در روند مهاجرت یهودیان می‌توانست، پیامدهای مثبتی در آمریکا و دستگاه‌های مؤثر قدرت در آن به دنبال داشته باشد.

اصولاً در طول دوران جنگ سرد وضعیت یهودیان و مهاجرت آنها، به عنوان یکی از شاخصهای مهم روابط آمریکا و شوروی، نیز شوروی و اسرائیل مطرح بود. چگونگی و میزان مهاجرت یهودیان از اتحاد شوروی، و برخورد دولت اتحاد شوروی با تقاضاهای مهاجرت یهودیان و اساساً شرایط زندگی آنها در این کشور، یکی از محورهای مهم مباحث اتحاد شوروی با آمریکا و اسرائیل بود. گورباچف در سالهای پایانی اتحاد شوروی، تحت تأثیر نیازهای اقتصادی این کشور، پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و کاهش بار هزینه‌های نظامی بر اقتصاد اتحاد شوروی، این روابط را در مسیر دگرگونی جدی قرار داده بود. □

1. Ben-Sasson, *A History of Jewish People*, Tel Aviv: Dvir Publishing House, 1969, p. 895.
2. Martin Gilbert, *The Jews of Russia*, London: Oxford, 1976, p. 47.
3. Bohdan Nahay, Victor Swoboda, *Soviet Disunion*, N.Y. The Free Press, 1989, p. 89.
4. Michael Rywkin, *Moscow's Last Empire*, Armonk, Sharpe, 1994, p. 73.
5. Leonard Shapiro, "Nationalism in the Soviet Empire; The Anti- Semitic Component," in Robert Conquest, *The Last Empire*, Stanford: Stanford University Press, 1988, pp. 77-79.
6. Jurii Strizhov, *The Soviet Position on the Establishment of the State of Israel*, in Yaccov Roi, Newbury: Frank Cass, 1955, p. 303.
7. Arnold Krammer, *The Forgotten Friendship, Israel and The Soviet Union Block 1947-53*, IL: Board of Trustees of the University of Illinois, 1974, pp. 10-12.
8. Naomi Blank, "Redefining The Jewish Question From Lenin to Gorbachev, in Yaccov Roi, *Jews and Jewish Life Russia and Soviet Union*, Newbury: Frank Cass, 1995, p. 19.
9. Krammer, *op. cit.*, pp. 14-16.
10. Ivo. J. Lederer & Wayre S. Vucinich, *The Soviet Union and the Middle East*, Stanford: Hoover Institution Press, 1974, p. 160.
11. *op. cit.*, p. 305.
12. URI Davis, *Israel and Aparthide State*, London: Zed Book, 1987, pp. 21-5
13. Ann Willams, *Britain and In the France in the Middle East and North Africa, 1914-1967*, London: Macmillan, 1968, pp. 85-88.
14. Nora Levin, *The Jews in the Soviet Union Since 1917*, London: I.B. Tarris, 1990, p. 472.
15. Strizhov, *op.cit.*, p. 309.
16. Jon and David Kimche , *A Clash of Destinies*, N.Y.: Praeger, 1960, p. 64.
17. Cattaan, *The Palestine Question*, London: Gromhelm, 1988, p. 326.
18. UNSCOP: United Nations Special Committee on Palestine.
19. Walter Eytan , *The First Ten Years*, N. Y: Simon and Schuster, 1958, p. 48.
۲۰. در قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل تشکیل دولت فلسطینی پیش بینی شده بود، در حالیکه آمریکا و صهیونیست ها بشدت علیه آن اقدام می کردند.
- Cattan, *op.cit.*, p. 331.
21. Strizhov, *op.cit.*, p. 313.
22. Henry Cattan, *op.cit.*, Chapter 10.

23. Levin, *op.cit.*, p. 476.
24. Nina Sementchenko and Sergei Mirokhin, "Soviet Diplomacy and the Issue of Jewish Immigration to Israel," 1941-1953 in Roi, *op.cit.*, p. 318.
25. Arthur Jay Klinghoffer and Judith Apter, *Israel and the Soviet Union, Alienation or Reconciliation*, Boulder: Westview Press, 1985, p. 11.
۲۶. برای اطلاع بیشتر ر.ک. الهه کولائی، استالینسم و حزب توده ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۴۳.
- Levin, *op.cit.*, p. 475
27. Krammer, *op.cit.*, pp Chapter two.
28. Allen Lynch, *The Soviet Study of International Relations*, New York: Cambridge University Press, 1989, Chapter 3.
29. Eytan, *op.cit.*, pp. 15-16.
30. *Ibid.*, pp. 202-205.
31. Levin, *op.cit.*, p. 484.
32. Krammer, *op.cit.*, pp. 133-150
33. Eytan, *op.cit.*, p. 83.
34. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 15.
35. *Ibid.*
36. Levin, *op.cit.*, p. 488.
37. *Ibid.*, p. 485.
38. Krammer, *op.cit.*, pp. 182-84.
39. *Ibid.*, Chapter 2.
40. Nadan Safran, *The Soviet Union and Israel, 1947-1969*, in Lederer and Vucinich, *op.cit.*, p. 164.
41. Levin, *op.cit.*, 486.
42. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 18.
43. Krammer and *op.cit.*, pp. 180-195.
44. Eytan, *op.cit.*, p. 145.
45. Dilip Hiro, *Inside the Middle East*, London: Routledge, 1982, p. 235.
46. Krammer, *op.cit.*, pp. 189-192.
47. Safran, *op.cit.*, p. 166.

48. *Ibid.*, pp. 166-68.

۴۹. ر.ک. الهه کولائی، ریشه های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، فصل دوم.

50. P.J. Vatikiotis, *Conflict in the Middle East*, London: George Allen & Aunwin , 1971, pp. 122-127.

51. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 22.

۵۲. ر.ک. الهه کولائی، «استراتژی جهان سومی شوروی»، در مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، تهران، سفیر، ۱۳۶۹، صص ۷۷-۱۰۲.

53. Tarun Chandra Bose, *The Superpowers and the Middle East*. Bombay: Asia Publishing House, 1972, pp. 15-20.

54. Cattan, *op. cit.*, pp. 91-92.

55. Bose, *op.cit.*, pp. 35-41.

56. Ivan Spector, *The Soviet Union and the Muslim World 1917-1958*, U.S.: University of Washington Press., 1967, p. 231.

57. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 24.

58. *Ibid.*

59. *Ibid.*

60. Blank, *op.cit.*, pp. 30-31.

61. Yosef Govrin, " The Begining of the Struggle for Soviet Jewish Emigration and it's Impact on Israel-Soviet Relations", in Yaccov Roi, *Jews and Jewish life in Russia and the Soviet Union*, Newbury: Frank Cass Co. LTD, 1995, p. 330.

62. Gourin, *op.cit.*, p. 332.

63. *Ibid.*, p. 333.

64. *Ibid.*

65. Cattan, *op.cit.*, p. 226-30

66. Blank, *op.cit.*, p. 60.

67. Minton F. Goldman, *United States Policy and Soviet Jewish Emigration from Nixon to Bush*. in Roi, *op.cit.*, p. 338.

68. Cattan, *op.cit.*, pp. 105-107.

69. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 33.

70. *Ibid.*

71. Joseph G. Whelan, *The Soviet Union in the Third World: The Threat to World Peace*,

Washington: Pergamon, 1986, pp. 178-181.

72. Klinghoffer, *op.cit.*, p. 48.

73. *Ibid.*, p. 49.

74. Joseph L. Nogee and Robert H. Donaldson, *Soviet Foreign Policy, Since World War II*, New York: Pergamon Press, 1988, pp. 175-76.

75. Klinghoffer, *op.cit.*, p. 62.

76. *Ibid.*, p. 63.

77. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 69.

۷۸. ر.ک. الهه کولائی، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، چاپ دوم، فصل هفتم. وهلن کارردانکوس، امپراطوری گسسته، ترجمه: غلامعلی سیار، تهران: نشر نو، ۱۳۶۵، فصل اول.

79. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 81

80. *Ibid*, p. 91.

81. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 97.

82. *Ibid*, pp. 108-109.

83. *Ibid*, p. 115.

84. Valerie York, *Domestic Politics and Regional Security: Jordan, Syria and Israel*, Aldershot: Gower, 1988, pp. 184-185.

85. Cattam, *op.cit.*, pp. 136-139.

86. *Ibid.*, p. 138.

87. Cattam, *op.cit.*, pp. 139-40.

88. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 131.

89. Goldman, *op.cit.*, p. 339.

90. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 149.

91. *Ibid*, p. 153.

92. Nogee and Donaldson, *op.cit.*, pp. 178-79.

93. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 162.

94. Goldman, *op.cit.*, p. 345.

95. *Ibid*, p. 346.

96 Robert O. Freedman, *Moscow and the Middle East*, p. 55.

97. *Ibid*, p. 56.

98. See William B. Quandt, *Camp David, Peace Making and Politics*, Washington DC:

The Brookings Institution, 1986, Chapter 7.

99. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 175.

100. Freedman, *op.cit.*, p. 63.

101. *Ibid.*, p. 83.

102. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p.188.

103. *Ibid.*, p. 190.

104. Freedman, *op.cit.*, p. 108.

105. *Ibid.*, p. 111.

106. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 192.

107. Yorke, *op.cit.*, pp. 195-97.

108. Freedman, *op.cit.*, pp. 132.

۱۰۹. ر.ک. الهه کولائی، اتحاد شوروی تکوین تا فروپاشی، فصل هفتم.

110. Whelan and Dixon, *op.cit.*, p 178-181.

111. *Ibid.*, p. 179.

112. Klinghoffer and Apter, *op.cit.*, p. 217.

113. Cattan, *op.cit.*, p. 301.

114. Goldman, *op.cit.*, p. 347.

115. Efraim Karsh, *The Soviet Union and Syria*, London: Routledge, 1988, pp. 80-81.

116. Freedman, *op.cit.*, p. 148.

117. *Ibid.*, p. 153.

118. *Ibid.*, p. 158.

۱۱۹. ر.ک. الهه کولائی، ریشه های فروپاشی اتحاد شوروی، صص ۱۱۶-۶۸

120. Margo Light, *The Soviet Theory of International Relations*, G.B. Wheatsheaf Book , 1988, pp. 294-314.

121. Neal Riemer (ed.) *New Thinking and Developments in International Politics*, Lanham: The Miller Center, 1991, pp. 79-96.

122. Freedman, *op.cit.*, p. 213.

123. *Ibid.*, p. 216.

124. Goldman, *op.cit.*, p. 384.

125. *Ibid.*

126. *Ibid.*, p. 349.

۱۲۷- برای اطلاع بیشتر ر.ک. الهه کولائی، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، فصل هفتم.

128. Goldman, *op.cit.*, p. 34

۱۲۹. ر.ک. ایه کولائی، ریشه های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸، فصل سوم.

۱۳۰. ر.ک. الهه کولائی، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، صص ۲۰۹-۲۱۰

۱۳۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. مارشال گلدمن، پیکار گورباچف، ترجمه حسین حکیم زاده جهرمی، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۶۹.

۱۳۲. ر.ک. الهه کولائی، ریشه های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، فصل هفتم.

133. Richard Herman, "Russian Policy in the Middle East", *Middle East Journal*, Vol.

48, No. 3, Summer 1994, p. 459.

134. *Ibid.*, p. 257.

135. Freedman, *op.cit.*, p. 258.

136. Goldman, *op.cit.*, p. 350.

137. Freedman, *op.cit.*, p. 267.

۱۳۸. ر.ک. الهه کولائی، زمینه های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، فصل دوم.